

چارچوبی برای بازشناسی
گفتمان انقلاب اسلامی، گفتمان اخوان المسلمین و گفتمان صوفیه در آفریقا

علی شهبازی¹

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال بیست و دوم، شماره 1، پیاپی 85، بهار 1400؛ صفحات 44-5

تاریخ پذیرش نهایی: 1400/02/15

تاریخ دریافت: 1400/01/20

چکیده

پیش از ورود تفکرات انقلاب اسلامی و اخوان المسلمین به کشورهای شمال آفریقا، جریان صوفیه در این کشورها ریشه عمیقی داشته است. این صبغه تاریخی در پذیرش گفتمان انقلاب اسلامی بی تأثیر نبوده است به گونه‌ای که پس از ورود تفکر انقلاب اسلامی، این تفکر، تأثیرات فراوانی در زمینه‌های امنیتی، فکری و اجتماعی با خود در این منطقه به همراه داشته است. در این میان بررسی واکنش‌های جریان‌های فکری و نخبگان شمال آفریقا و واکنش حکام به وقوع انقلاب اسلامی نیز متفاوت بوده است بنابراین در این پژوهش واکنش‌های نخبگان و حکام شمال آفریقا نسبت به گفتمان انقلاب اسلامی مورد ارزیابی قرار گرفته است و در آخر عناصر متجانس فرهنگی شمال آفریقا با گفتمان انقلاب اسلامی احصا شده است.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، اخوان المسلمین، صوفیه، گفتمان، شمال آفریقا

مقدمه

تردیدی نیست که انقلاب اسلامی ایران، به عنوان یک پدیده سیاسی - اجتماعی مهم در عصر حاضر توانسته است در اذهان بسیاری از تحلیلگران جایگاهی مهم به دست آورد و تأثیرات فراوانی در زمینه‌های امنیتی، فکری و اجتماعی در منطقه شمال آفریقا و جهان بگذارد. در این بخش به مرور این تأثیرات می‌پردازیم. اما پیش از ورود به بررسی تأثیرات انقلاب اسلامی، فرمت نظری به مخاطب ارائه می‌دهیم که برآمده و چکیده‌ای از داده‌هایی است که درصدد بررسی آنها هستیم و می‌تواند به عنوان یک پیش‌ذهنیت مناسب، مخاطب را در درک منسجم داده‌ها و بررسی‌های پیرامون آنها یاری کند.

پیش از ورود به بحث تأثیر انقلاب اسلامی بر شمال آفریقا می‌توانیم داده‌های تاریخی را به صورت زیر طبقه‌بندی کنیم: واکنش جریان‌های فکری و نخبگان به وقوع انقلاب اسلامی در شمال آفریقا و واکنش حکام.

واکنش نخبگان به دو صورت بوده است: نخست «واکنش تهییجی»، که با وقوع انقلاب اسلامی، نگرش خود به اسلام را مورد بازنگری قرار داده و آن را به عنوان بدیل راه خود و یک شیوه و راه برای انقلاب و تأسیس حکومت در نظر گرفته‌اند. در این حالت عمده تأثیرات انقلاب بر نخبگان به صورت هیجانی و احساسی بوده است و بازیگران مد نظر توانسته‌اند ضمن درک انقلاب اسلامی، به بازنگری ظرفیت‌های سیاسی اسلام بپردازند. دومین واکنش نخبگان «استنباط فرهنگ انقلاب اسلامی به صورت یک مدل سیاسی» برای حکومت یا انقلاب بوده است. در این حالت نخبگان با توجه به خلأهای موجود، از اندیشه رهبران سیاسی انقلاب اسلامی از جمله امام خمینی (ره)، شهید مطهری، دکتر بهشتی و دکتر شریعتی استفاده کرده‌اند تا بتوانند راه جدیدی را میان ایدئولوژی‌های موجود در کشورشان ابداع کنند.

اما واکنش در سطح حکام متنوع‌تر از واکنش‌های نخبگان بوده است. در یک حالت، گاه حکام «واکنش تضعیفی، تدافعی و تهاجمی» در برابر آثار انقلاب اسلامی در کشورهای خود داشته‌اند؛ یعنی با رؤیت تأثیرپذیری نخبگان کشورشان یا حتی به ظن تأثیرپذیری آنان از جمهوری اسلامی، موضعی خصمانه گرفته‌اند یا حتی روابط سیاسی و دیپلماتیک خود را قطع کرده‌اند. در مواردی نیز «بی‌اعتنا» به وقوع انقلاب آن را جدی نگرفته‌اند. در برخی موارد هم واکنش‌ها «رویکرد تشویقی و تقویتی» داشته است و حتی مراکز فرهنگی نیز در کشورهای خود دایر کرده‌اند تا بتوانند فرهنگ و آثار رهبران انقلاب اسلامی را گسترش دهند.



صبغه مذهبی سودانی‌ها تصوف است. پیش از ورود تفکرات اخوان المسلمین به سودان، مذهب غالب در این کشور تصوف بود. تأثیر انقلاب اسلامی بر این کشور متأثر از متغیرهای سیاسی از جمله رفتار حکام سودانی بود. به طور کلی پیش از انقلاب، روابط ایران و سودان صرفاً مبتنی بر تجارت و بازرگانی بود با پیروزی انقلاب اسلامی مسئولان سودانی اعلامیه‌هایی را در حمایت از انقلاب منتشر کردند. و دکتر حسن الترابی با امام (ره) دیدار کرد. با این حال چون سودان در آن زمان تحت زعامت سرهنگ نمیری (۱۳۴۷-۱۳۶۳) علیرغم گرایش به ناصریسم به غرب وابستگی زیادی پیدا کرده بود، نظام حاکم بر سودان به مانعی سر راه تأثیرگذاری بیشتر انقلاب اسلامی بر سودان تبدیل شد. کماینکه پس از تصرف لانه جاسوی آمریکا در ایران نمیری کارکنان سفارت ایران را از سودان اخراج کرد.

اما با باز شدن فضای سیاسی بعد از کنار رفتن نمیری، کانال‌های تأثیرگذار ایران بر سودان بیشتر شد. نمیری در سال ۱۳۶۳ با کودتای سوارالذهب کنار رفت. به موازات آن حسن ترابی و گروه اخوان بار دیگر فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کردند. در این دوره در عین حال تأثیرات انقلاب اسلامی بر نخبگان سودان نه از جنبه ارائه مدل سیاسی، بلکه بیشتر تهییجی و انگیزشی بود. حسن ترابی، رهبر اخوانی‌های سودان، در عین ابراز علاقه‌مندی به انقلاب اسلامی از الگوی سیاسی از جانشینان حسن البنا پیروی می‌کرد (تقی‌زاده، ۱۳۹۶، ۱).

دکتر حسن مکی، از استادان دانشگاه خارطوم، در همین باره می‌گوید: «انقلاب اسلامی ایران باعث افزایش روحیه اسلام‌گرایان شد. اخوان المسلمین سودان با انقلاب اسلامی همراهی می‌کرد. مواضع حمایت‌آمیز اخوانی‌های سودان موجب شد که برخی کشورهای منطقه مانند عربستان و کویت علیه آنها موضع خصمانه‌ای بگیرند» (خامه یار، ۱۳۹۰: ۲۴۵).

تجانس‌های فرهنگی بین نخبگان سودانی که متأثر از تصوف و اخوان المسلمین هستند، با انقلاب اسلامی متعدد و متنوع است. برای مثال در هر دو فرهنگ مفهوم مهدویت بسیار پررنگ است. هر دو فرهنگ مبارزات مفصلی علیه استعمار داشته‌اند. پیش از انقلاب اسلامی ایران بسیاری از نخبگان سودان، اسلام را به عنوان یک راه‌حل سیاسی قبول نداشتند؛ ولی ظهور انقلاب به آنها نشان داد که اسلام می‌تواند یک راه‌حل سیاسی باشد. این تأثیرات به اندازه‌ای بود که بسیاری بر آن شدند سودان را کشوری بدانند که میان سایر کشورهای آفریقایی سفید بیشترین تأثیر را از انقلاب اسلامی گرفته است و مرکز نشر اندیشه‌های انقلاب در آفریقا محسوب می‌شود (تقی‌زاده، همان). پس از کودتای سوارالذهب صادق المهدی به نخست‌وزیری رسید و روابط ایران و سودان عمیق‌تر شد. خود صادق





المهدی درباره تأثیرپذیری نخبگان سودانی از انقلاب اسلامی گفته است: «سودانی‌ها بسیاری از پدیده‌های تاریخی خود را در انقلاب ایران یافتند. مردم سودان در انقلاب اسلامی ایران بعثت جدیدی می‌یابند ... برخی اسلام را بدون راهکار سیاسی معرفی می‌کنند و غرب یا ناسیونالیسم را راهکار خود قرار داده‌اند، ولی انقلاب اسلامی ایران این فکر را کاملاً دگرگون کرده است (پیشین).

روی کار آمدن عمر البشیر در ۲۴ مهر ۱۳۷۲ که با کودتای نظامی علیه دولت صادق المهدی صورت گرفت، بار دیگر سنگینی متغیر سیاسی بر روابط ایران و سودان سایه انداخت و باعث شد البشیر به رغم سال‌ها برخورداری از خدمات و کمک‌های ایران، در نهایت به دلایل سیاسی و اقتصادی مانند جدا شدن سودان جنوبی که ذخایر عظیم نفتی‌اش تأمین‌کننده ۷۵ درصد از ارز سودان بود، سیاست خارجی خود را به طور کلی تغییر دهد. بنابراین عمر البشیر در سال ۱۳۹۳ به صورت یک‌جانبه روابط خود را با ایران قطع و نیز علناً به آرمان فلسطین پشت کرد. وی دلیل این رفتار خود را مخالفت‌های ایران با عربستان معرفی می‌کرد. این موضع بسیار آنی و عجله‌ای بود. علی‌کرتی، وزیر خارجه وقت سودان، درباره علت فرصت ۷۲ ساعته برای اخراج کارمندان سفارت ایران و نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی از مراکز فرهنگی ایران در سودان می‌گوید: «چندین مورد از فعالیت‌های مرکز فرهنگی ایران را در برخی مناطق شیعه‌نشین و برخی دانشگاه‌ها رصد کردیم و انحراف فعالیت‌های آن از فعالیت‌های فرهنگی بر ما مشخص شد». این موضوع حتی حمایت‌های اخوان المسلمین را در پی داشت (تابناک، ۱۳۹۳/۰۶/۲۲). زیرا بخشی از اخوانی‌های سودان در قدرت و حکومت وقت (عمر البشیر) شریک بودند و در آن دست داشتند.

۲. مصر

مصر نیز همچون سودان عمده تأثیرپذیری‌اش از انقلاب اسلامی به صورت تهییج و انگیزش نخبگان بوده است. مهم‌ترین جریان نخبگانی که تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران قرار داشت اخوان المسلمین بود. چنان‌که در ادامه مرور می‌کنیم، متغیر سیاسی در مصر (یا همان واکنش‌های حکام) بیشتر حالت تدافعی و تهاجمی داشته و مانع از تأثیرات گسترده انقلاب در مصر شده است. اگرچه بعد از انقلاب رابطه با مصر به طور علنی قطع شده بود، اما روابط نیروهای اسلام‌گرای ایران و مصر از خیلی وقت پیش آغاز شده بود و در دوره انقلاب نیز ادامه یافت. عمده تأثیر انقلاب بر جماعت اخوان المسلمین بوده است. از سال ۱۳۵۶ گروه‌های اسلام‌گرا در مصر به طور ضمنی حمایت انور سادات از شاه ایران را محکوم و از حرکت انقلابی ایران پشتیبانی کردند. این جماعت در واکنش به انقلاب اسلامی آن را «ستایش و مشی این انقلاب را ابزار خوبی برای مبارزات انقلابی معرفی کردند» (عبدوس، ۱۳۸۶، ۱). در روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ (۷ مارس ۱۹۷۹) دو

هزار نفر از دانشجویان دانشکده فنی بیرون ریختند و ضمن طرفداری از انقلاب اسلامی، علیه باستان‌گرایی سادات شعار سر دادند. حتی در ۲۵ اردیبهشت دو رکعت نماز برای شهدای انقلاب اسلامی خوانده شد. دانشگاه قاهره نیز از انقلاب اسلامی حمایت و مطالبی را با عنوان درس‌هایی از انقلاب اسلامی منتشر کرد (قاسمی، ۱۳۹۷: ۱). اما فشارهای سادات باعث شد گروه‌های اسلام‌گرا بیش از این نتوانند علناً حمایت یا تأثیرپذیری خود از انقلاب را آشکار کنند. بنابراین مبارزات آنها زیرزمینی شد. روابط سیاسی وقت ایران و مصر نیز به حدی آشفته شد که امام خمینی (ره) در فروردین ۵۸ پیامی خطاب به ملت مصر برای سرنگونی انور سادات فرستاد. در آن زمان گرایش‌های اسلام‌گرای درون مصر دو دسته بودند: نخست، گروهی که به دنبال تضعیف سادات بودند مانند عربستان و اخوانی‌ها. دوم، گروهی که به دنبال ساقط کردن رژیم سادات از طریق مبارزه مسلحانه بودند مانند التکفیر الهجره، جندالله و جماعت الجهاد. از میان گروه‌های زیرزمینی، جماعت الجهاد به علت ترور سادات خیلی معروف شد و نیز همین گروه بیشترین تأثیر را از مشی انقلاب اسلامی داشت. دولت بعدی مصر با دستاویز کردن ترور انور سادات، ایران را به دخالت در امور مصر متهم کرد و از آن پس تا کنون رابطه مصر و ایران قطع است.

رابطه انقلاب اسلامی و اخوان نه صرفاً به علت نفوذ متغیر سیاسی، بلکه به علت عملکردهای رادیکال انقلاب اسلامی در داخل (البته از دید اخوان)، هرچه بیشتر به سردی گرایید. آنها نقدهای بسیار تندی به رفتار انقلاب اسلامی با سایر گروه‌های فکری در داخل کردند و همین موضع‌گیری‌ها در کنار عواملی نظیر نفوذ و دخالت آمریکا و عربستان سعودی در روند تحولات سیاسی منطقه موجب جدایی اخوان از انقلاب اسلامی شد. برای مثال آنها به جنگ‌های مسلحانه در داخل ایران علیه سایر گرایش‌های فکری مانند چپ‌ها و لیبرال‌ها انتقاد داشتند. ادامه جنگ عراق بعد از بازپس‌گیری سرزمین‌های تصرف‌شده توسط رژیم بعث باعث شد که رهبران وقت اخوان، ایران را کشوری متخاصم بخوانند. حمایت ایران از حکومت حافظ اسد در سوریه را محکوم و حتی حادثه لانه جاسوسی و گروگان‌گیری کارمندان سفارت آمریکا را «گناه» معرفی کردند (عبدوس، همان).

در مجموع بعد از سادات، جوی امنیتی مصر در حکومت حسنی مبارک علیه گروه‌های اسلامی بیش از پیش شد. او به آرمان‌های پیشین مصر در دهه هفتاد همچون فلسطین و وحدت اسلامی کاملاً پشت کرد و به سمت غرب متمایل شد تا آنکه در شهریور ۱۳۹۰ (سپتامبر ۲۰۱۱) در پی موج بهار عربی سرنگون شد.

۳. لیبی

بیش از هر گرایش اسلامی دیگری تصوف سابقه‌ای دیرینه در لیبی دارد. طریقت‌های صوفیه به

شدت در ابعاد مختلف زندگی مردم نافذند. حدود ۹ فرقه تصوف در لیبی وجود دارند که در تاریخ و فرهنگ این کشور مؤثر بوده‌اند (انوشه، ۱۳۸۸: ۸۸). اما طریقت‌های صوفیه در حال حاضر تضعیف شده و جایگاه خود را، هم از جهت اقبال مردم به آنها و هم به عنوان بدیل سیاسی - اجتماعی، از دست داده‌اند (انوشه، طریقت‌های صوفیه در شمال آفریقا، ۱۳۹۸). اخوان المسلمین نیز از گروه‌های نافذ دیگر در جغرافیای فرهنگی لیبی است. ورود اخوانی‌ها به لیبی از مصر و از طریق تحصیل جوانان لیبی، حضور روحانیون مصری در دستگاه‌های فرهنگی و آموزشی لیبی و نیز جلای وطن برخی روحانیون یا تحصیل‌کردگان مصری به علت وخامت اوضاع آن زمان مصر بود. حضور سلفی‌های جهادی که متشکل از جوانان مهاجرت‌کرده به افغانستان بودند نیز فضای فکری لیبی را متنوع‌تر کرد؛ زیرا آنان پس از بازگشت از افغانستان به لیبی، همچنان اندیشه سلفیه را تبلیغ می‌کردند. دولت لیبی در ۱۳۸۰ به قلع و قمع آنها پرداخت و با برپا کردن دادگاه، آنان را تبعید یا به اعدام محکوم کرد. اما اخوانی‌ها چون مشی متعادلی داشتند، به‌رغم به زندان افتادن، با وساطت شیوخ لیبی مدتی بعد آزاد شدند (انوشه، ۱۳۸۹: ۱).

در این میان وقوع انقلاب اسلامی برای لیبی به خصوص برای سرهنگ قذافی که در سال ۱۹۶۹ قدرت را به دست گرفته بود، بسیار نافع بود، زیرا لیبی با رژیم شاه بسیار مشکل داشت. قذافی متمایل به شرق بود و به شدت با غرب‌گرایی پهلوی ستیز داشت. او از ابتدای انقلاب اسلامی از آن حمایت کرد. در دوران جنگ به ایران اسلحه می‌فروخت و از حامیان ایران در جهان عرب بود. بنابراین پیداست که تأثیر انقلاب اسلامی در لیبی نه در سطح نخبگان، بلکه این بار در سطح حکام این کشور بوده است. در واقع واکنش لیبی به انقلاب اسلامی تشویقی تقویتی آن هم در سطح حکام بود. اما وقایع پس از انقلاب از جمله ناپدید شدن امام موسی صدر در لیبی منجر به سرد شدن روابط دو کشور شد (سلطانی نژاد، ۱۳۹۲: ۷۱) تا جایی که امام (ره) هرگز قذافی را (به‌رغم درخواست مکرر وی) به حضورشان نپذیرفتند. در جنگ تحمیلی نیز لیبی و سوریه در کنار ایران ایستادند؛ اما بعد از آنکه ایران توانست وارد خاک عراق شود و پیشروی کند، یعنی از سال ۱۳۶۵ انتقادات لیبی به ایران شروع شد و رابطه دو کشور بیش از پیش به سردی گرایید (پیشین، ۷۵).

قذافی در مجموع ۴۲ سال بر لیبی حکومت کرد و گرچه در ابتدا سیاست‌های سوسیالیستی داشت، اما از سال ۱۳۷۵ مقارن تعدیل سیاست خارجی و تمایل به غرب، در قوانین گمرکی و امور تعرفه‌هایش تغییرات جدی ایجاد و از این طریق حجم عظیمی از سرمایه را به کشورش وارد کرد. در مجموع حوادث گذشته و نیز چرخش وی در سیاست خارجی باعث شد از ایران فاصله گیرد و آرام آرام به بازیگری واقع‌گرا تبدیل شود. او در سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ مناقصه‌هایی با شرکت‌های



مهم ژاپنی، آمریکایی و اروپایی در زمینه نفت و گاز برگزار کرد که در مجموع موجب رشد خصوصی سازی اقتصاد لیبی و ورود ارز به کشورش شد. در نهایت قذافی با اعتراضات وسیع طبقات مردم در مهر ۱۳۹۰ (اکتبر ۲۰۱۱) به دست معترضان کشته شد. نیروی نظامی ناتو هم با ادعای حمایت از معترضان وارد لیبی شد و کاخ قذافی را بمباران کرد.

به طور کلی با مرور رابطه لیبی و انقلاب اسلامی نمی توان از تأثیرپذیری در سطح نخبگان صحبت کرد، بلکه تأثیرپذیری به صورت همراهی و تشویق در سطح حکام لیبی بوده است؛ زیرا استبداد قذافی به هیچ کدام از نیروهای اجتماعی فرصت فعالیت سیاسی- اجتماعی مستقل را نمی داد.

۴. تونس

تونس یکی از کشورهایی بود که انقلاب اسلامی ایران توانست در سطح نخبگان آن آثار تهییجی عمیقی بر جای بگذارد؛ اما در سطح حکام شاهد واکنش های تدافعی بودیم. در زمان پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ حبیب بورقیه، بنیان گذار نظام سکولار در جهان عرب، در رأس قدرت نظام تونس بود (تلاشان، ۱۳۹۳: ۱) و به موازات رضاشاه در ایران و آتاتورک در ترکیه تلاش می کرد دین را از عرصه سیاست حذف کند. بورقیه در نهایت با کودتای یکی از ژنرال های نظامی اش به نام زین العابدین بن علی در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۷) سرنگون شد. بورقیه به فرانسه متمایل بود؛ به همین علت برخی کارشناسان کودتای بن علی را کودتایی آمریکایی می دانند، زیرا پس از آن سیاست خارجی تونس به سمت آمریکا تمایل شد (انوشه، تاریخ سیاسی تونس، ۱۳۹۸). اما با وقوع انقلاب اسلامی ایران، جنبش اسلامی تونس قاطعانه به نفع ایران موضع گیری کرد. حتی راشد الغنوشی، از نخبگان مطرح در جریان جنبش های اسلامی در تونس، امام خمینی (ره) را نامزد امامت مسلمین جهان اسلام معرفی کرد. اما از سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۱) هزاران جوان تونسی به سیاه چاله افکنده شدند و نیز بسیاری به شهادت رسیدند و بسیاری دیگر نیز آواره شدند (خامه یار، همان: ۲۴۵-۲۴۹).

آثار انقلاب اسلامی بر اندیشمندان دانشگاه زیتونیه تونس بسیار نافذ بود. شخصیت راشد الغنوشی نیز در آنجا و متأثر از انقلاب شکل گرفت. او می گفت: «انقلاب اسلامی مفهومی موقتی از اسلام و دین داری را به توده مردم آموخت» (تلاشان، همان: ۷۵۳). الغنوشی شیفته شخصیت امام بود. او با توجه به استعدادی که در جنبش اسلامی تونس می دید و نیز با تأسی از انقلاب در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۸م) جنبش النهضه را تأسیس کرد (رحمانی، ۱۳۹۱: ۲۲۴). اگرچه اکنون النهضه حزب شناخته می شود (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۵/۰۷/۶)، اما پیشتر یک دعوت معنوی بود. در ادامه راه موانعی ایجاد و باعث شد ارتباط سیاسی با تونس قطع و به تبع آن ارتباطات



فرهنگی نیز متوقف شود. این موانع عبارت بودند از: محکوم شدن فعالیت‌های جنبش اسلامی، محکومیت ابد شخص راشد الغنوشی، قطع رابطه سیاسی با ایران در سال ۱۳۶۵ و در نهایت تثبیت حکومت سکولارها، به خصوص در دولت بن‌علی (رحمانی، همان: ۲۲۵). با اینکه اصل جنبش نجات اسلامی در قالب نوعی اعتراض به سکولاریزاسیون بورقیه سر برآورده بود، اما الغنوشی بعدها از سایر جنبش‌های اسلامی فاصله گرفت و منافع ملی را فراتر از سلام تفسیر کرد و به نوعی به لیبرال دموکراسی نزدیک‌تر شد (پیشین: ۲۲۷). در واقع النهضه نه تنها پیشتاز بازی سیاسی میان گروه‌های موجود بود، بلکه بوروکراسی نیرومندتری نیز داشت. بنابراین بعد از سقوط بن‌علی در پی وقوع بهار عربی در دی ۱۳۸۹ النهضه فرصت و قدرت بیشتری برای بازیگری در عرصه سیاسی تونس پیدا کرد.

۵. الجزایر

در مورد الجزایر وقوع انقلاب اسلامی باعث تحریک نخبگان جنبش‌های اسلامی شد که دلایل متعددی داشت، از جمله دیدگاه مشترک آنها درباره مسائل جهان اسلام مثل فلسطین، مرگ بومدین و آغاز به کار شاذلی بن جدید، میانجی‌گری بین ایران و آمریکا در مسئله گروگان‌گیری در خرداد ۱۳۶۵ (قاسمی، ۱۳۹۱: ۳۸۳). اما در اواخر دهه ۱۹۶۰ وقایعی رخ داد که موجب قطع روابط دو کشور شد. با اصلاحات شاذلی بن جدید در نظام سیاسی الجزایر، گروه‌های اسلام‌گرای متأثر از انقلاب اسلامی، که با وقوع انقلاب جانی تازه گرفته بودند، به میدان آمدند. از جمله این گروه‌ها اخوانی‌های الجزایر بودند که البته به علت یکپارچه نبودن قادر به حضور پر قدرت در بازی‌های سیاسی آن وقت نبودند. اما جناح مالکی جبهه نجات اسلامی (برخلاف جناح وهابی آن) به رهبری عباس مدنی بسیار از انقلاب اسلامی تأثیر پذیرفته بود (برگرفته از منابع داخلی مؤسسه مطالعات راهبردی اندیشه‌سازان نور). جبهه نجات توانست در سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۸م) در انتخابات پیروز شود، اما هیئت حاکمه به علت هراس از قدرت‌گیری نیروهای اسلام‌گرا انتخابات را ملغی اعلام کرد (پیشین: ۳۸۶). هر چند بعد از آن نظام حزبی کثرت‌گرا همچنان باقی ماند، اما نیروهای اسلام‌گرا درصدد تلافی برآمدند. به نظر کارشناسان، سرکوب نیروهای اسلام‌گرا، به خصوص جبهه نجات، دو دلیل عمده داشت: نخست، حمایت جمهوری اسلامی از جبهه؛ دوم، مقامات وقت الجزایر که به دنبال دلیلی برای سرکوب جبهه بودند، دخالت ایران را دستاویز قرار دادند. با سرکوب شدید گروه‌های اسلام‌گرا، آنها از دهه ۱۹۹۰ شروع به حملات انتقام‌جویانه کردند. این مسئله موجب شد حکومت‌های الجزایر در این دهه بسیار متزلزل شوند، زیرا توان خود را صرف مقابله با نیروهای اسلام‌گرای ستیزه‌جو کردند. تا آنکه بعد از دولت‌های متعدد در سال ۱۳۷۷ عبدالعزیز

بوتقلیقہ توانست قدرت را در الجزایر به دست گیرد و با ایده آشتی ملی بر تمامیت سرزمینی آن تا سال ۱۳۹۷ (۲۰۱۹م) حاکم شود (انوشه، تاریخ سیاسی الجزایر، ۱۳۹۸).

۶. مغرب

یک ضرب المثل مراکشی وجود دارد که می گوید: «دین و حکومت تعیین کننده امت هستند.» این ضرب المثل و امثال آن نشان دهنده نفوذ اسلام در اذهان مردم ساکن مغرب است. با وقوع انقلاب اسلامی، مغرب در سطح حکام واکنش خصمانه ای علیه جمهوری اسلامی نشان داد؛ اما در سطح نخبگان شاهد نوعی تأثیرگذاری تهییجی و انگیزشی بودیم که موجب جان گرفتن دوباره جنبش های اسلامی در مغرب شد. البته گروه های متفاوتی با گرایش های مختلف رادیکال، معتدل و لیبرال در جریان های اسلام گرای مغرب وجود دارند اما شاخص ترین این گروه ها «عدل و احسان» و «توحید و اصلاح» هستند. گروه توحید و اصلاح شبیه اخوانی های مصر هستند. هر دو گروه زیر مجموعه الشبیه الاسلامیه بودند؛ اما در سال ۱۳۷۴ توحید و اصلاح توانست از جنبش جدا و به یک حرکت دموکراسی خواه تبدیل شود. آنها قائل به شرکت در بازی های سیاسی هستند و نیز موفق به حضور در پارلمان این کشور شده اند (کوک، ۱۳۷۹: ۱۲۱).

اما گروه عدل و احسان که رهبر آن شیخ عبدالسلام یاسین بود، در پی ریزی اندیشه و سازمان مد نظرشان کاملاً متأثر از انقلاب اسلامی و رهبری امام خمینی (ره) بودند. مشی شیخ از سلفی ها جدا بود، چون خشونت را به عنوان ابزار قبول نداشت، و با عمل به فعالیت های سیاسی نیز راهش را از طریقت های صوفیه جدا کرده بود. مشکل این گروه آن است که به علت وفاداری به آرمان خلافت (چون ریشه در فقه مالکی دارد) نظام های موجود در مغرب را قبول ندارد؛ بنابراین حاضر به شرکت در بازی های سیاسی نیست. این جنبش در دهه ۱۹۹۰ تلاش کرد خود را قانونی کند، اما حکام وقت چون می دانستند این جنبش متأثر از انقلاب اسلامی ایران و قائل به تلفیق دین و سیاست است، مانع از فعالیت گروه شدند و شیخ یاسین را نیز به زندان انداختند (عوض پور، ۱۳۹۱/۱۰/۱۹).

از دید شیخ یاسین «انقلاب اسلامی ایران خروشی بود که بر مبنای محبت به اهل بیت و امام حسین (ع) قرار داشت.» در ۱ اسفند ۱۳۸۹ (۲۰ فوریه ۲۰۱۱) جنبشی راه افتاد که متأثر از بهار عربی بود. گروه عدل و احسان ابتدا حمایت خود را از این جنبش ابراز کرد؛ اما بعد از پیروزی حزب سکولار عدالت و توسعه یکباره دست از حمایت آن کشید، زیرا تصور می کرد اعضای جنبش ۲۰ فوریه سکولار هستند. بنابراین موج های بهار عربی نتوانست به طور جدی بدنه قدرت را در مغرب بلرزاند. برخی کارشناسان دلایل شکست جنبش ۲۰ فوریه را نداشتن رهبری، نداشتن برنامه و ایدئولوژی منسجم و نیز سلب حمایت گروه عدل و احسان از این جنبش می دانند



(انوشه، تاریخ سیاسی مغرب، ۱۳۹۸).

به موازات این تحولات، حکام مغرب همواره روابط با ایران را مغایر امنیت ملی خود می‌دانستند. این احساس خطر نیز در امتداد تأثیرگذاری عمیق انقلاب اسلامی در مغرب بود. به همین دلیل در دهه ۱۹۹۰ گروه عدل و احسان را غیرقانونی اعلام کردند. نخستین آشفتگی در روابط سیاسی ایران و مغرب، با ورود شاه مخلوع ایران به این کشور در سال ۱۳۵۷ ایجاد شد. سپس در سال ۱۳۸۷ به دلیل اختلاف ایران با بحرین، مغرب روابط خود را به طور یک‌جانبه قطع کرد. در سال ۱۳۹۷ (آخرین مرحله) دولت مغرب مدعی شد حزب الله قصد آموزش نظامی جبهه پولیساریو را دارد و افراد این جبهه نیز هدف‌شان گسترش تشیع و ناامن‌سازی مغرب است. آنها سفارت جمهوری اسلامی ایران در مغرب را هماهنگ‌کننده بین حزب الله و رهبران پولیساریو می‌دانند. بعد از این واقعه، روابط ایران و مغرب همچنان در حالت تعلیق به سر می‌برد؛ از این رو فرصتی در آنجا برای نهضت‌سازی و فعالیت فرهنگی جمهوری اسلامی مهیا نشده است (جامعه خبری تحلیلی الف، ۱۳۹۷/۰۲/۱۳).

۷. موریتانی

شروع جنگ تحمیلی بلافاصله پس از وقوع انقلاب اسلامی، یکی از عواملی بود که مانع از تأثیرات ابتدایی انقلاب بر موریتانی شد. صدام در موریتانی بسیار محبوب بود و خدمات زیادی در آنجا انجام داده بود. بنابراین روابط ایران با این کشور طی یک دوره ۱۹ ساله قطع شده بود؛ شبیه سودان که در دوران جنگ به رهبری سرهنگ نمیری، از صدام حمایت می‌کرد. اما با آغاز ریاست عبدالعزیز بر موریتانی روابط دو کشور مجدد برقرار شد. موریتانی تعلق خاطر زیادی به آرمان‌های انقلاب دارد و خود را وفادار به محور مقاومت می‌داند. چهره‌ها و نخبگان سیاسی در این کشور بسیار محدود و منفعل‌اند؛ بنابراین عمده تأثیرگذاری انقلاب بر آن با توجه به تغییر متغیر سیاسی (نظام سیاسی) متوجه سطح حکام این کشور بوده است (ابو، انقلاب اسلامی در موریتانی و صحرا، ۱۳۹۸).

۸. صحرا

انقلاب اسلامی در این کشور نیز بسیار نفوذ داشت؛ اما معضل اساسی صحرا نداشتن هویت واقعی یک کشور است. برای مثال گرچه اتحادیه آفریقا صحرا را به عنوان یک کشور مستقل به رسمیت شناخته، اما سازمان ملل متحد هنوز در این زمینه تصمیمی نگرفته است. شرایط سیاسی-جغرافیایی صحرا طوری بود که مردمانش به یک ایدئولوژی برای مقابله با استعمار نیاز داشتند. بدین علت انقلاب توانست تأثیر بسیاری بر آنها بگذارد و به الگویی برای مقاومت‌شان تبدیل شود. برخلاف الجزایر که از صحرا حمایت می‌کند، مغرب استقلال و تمامیت ارضی آن را به رسمیت نمی‌شناسد. نیروهای صحرا که «پولیساریا»

نام دارند، توانستند با مغرب و نیز علیه استعمار اسپانیا بجنگند و با بیرون راندن اسپانیا گامی مهم در راه استقلال صحرا بردارند. بافت ترکیبی جمعیت، به طور غالب سنی مالکی، همراه با گرایش‌های صوفیانه است و به طور کلی با شیوه کوچ‌نشینی زندگی می‌کنند.

به طور کلی تأثیرات انقلاب اسلامی بر شمال آفریقا در دو سطح بوده است: نخست، در سطح منفی که خود به دو جنبه نخبگان فکری و حکام کشورهای منطقه تقسیم‌پذیر است. تأثیرات منفی عموماً باعث شده است دولت‌ها (مانند سرهنگ نمیری در سودان یا انورسادات در مصر) یا نخبگان به اتخاذ واکنش‌های تدافعی و تهاجمی روی آورند. گاهی این تأثیرات منفی که به علت ترس از نشر انقلاب بود، شدت کمتری داشت (مانند مغرب و تونس)؛ از این رو عمده واکنش منفی در سطح حکام بوده است. در سطح نخبگان کمتر واکنش‌های منفی را در برابر انقلاب اسلامی شاهدیم (مانند اخوان المسلمین).

اما تأثیرات انقلاب ابعاد مثبت نیز داشته است که جز در لیبی و سودان پس از سرهنگ نمیری، اغلب در سطح نخبگان فکری و اسلامی در منطقه بود. این اثر مثبت بر نخبگان گاهی به صورت تهییجی و انگیزشی (مانند مغرب، سودان، تونس و مصر البته در ابتدای انقلاب) و گاه به صورت نشر یک مدل فکری است.

«دوره بدینی و انقطاع سیاسی»: تحولات گفتمان انقلاب اسلامی بعد از ۲۰۱۱ تا به امروز (۲۰۱۹) سال ۲۰۱۱ (۱۳۸۹) یکی از مقاطع مهم تاریخی در منطقه شمال آفریقا است؛ زیرا در این تاریخ و پس از آن شاهد رشد نوعی شجاعت عمومی بین ملت‌های مسلمان این منطقه بودیم که باعث شد حکام دیکتاتوری را که بر کشورهاشان سلطه داشتند وادار به استعفا، اصلاح یا ساقط کنند. بنابراین در فاصله بین ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۷ مهم‌ترین عاملی که موجب تأثیرگذاری بر نفوذ انقلاب اسلامی در منطقه شد نوعی تحول اجتماعی بود که همراه با بیداری اسلامی و شجاعت عمومی در مقابله با حکام دیکتاتور معرفی شد.

در این میان انقلاب اسلامی نمی‌توانست دلیلی برای رخ دادن این تحولات باشد، اما توانست بر آن تأثیر بگذارد. البته این تأثیرات همواره خوشایند نبود که به صورت واکنش‌ها یا واگرایی‌های نخبگان کشورهای منطقه در برابر انقلاب اسلامی خود را نشان داد. در ادامه به بررسی هر کدام از این موارد خواهیم پرداخت.

۱. لیبی

در سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۱) قذافی در برابر اعتراضات مردمی سیاست مشت آهنین را پیش گرفت و تلاش کرد با استفاده از ارتش و کشتار خونین معترضان، ثبات را به کشورش بازگرداند؛ اما دخالت

نیروی نظامی ناتو موجب سقوط او شد. بعد از قذافی، لیبی عرصه رقابت‌های نظامی، اطلاعاتی و سیاسی کشورهای منطقه از جمله عربستان، امارات و ترکیه و نیز کشورهای فرامنطقه‌ای مانند فرانسه، آمریکا، انگلیس، روسیه و چین شد. همچنین در داخل، لیبی به دو نیمه شرقی و غربی تقسیم شد که در هر سو دولتی بر آن مستقر است. در شرق ژنرال حفتر با همراهی ارتش ملی قدرت را در دست گرفته و در غرب نیز دولت وفاق ملی با زعامت سراج در تقابل با حفتر قرار دارد. بنابراین در این شرایط تأثیرات انقلاب اسلامی نه تنها به حاشیه رفته است و امکان هیچ تأثیرگذاری وجود ندارد، بلکه نفوذ بازیگران نه از راه گسترش ایدئولوژی بلکه از طریق نفوذ امنیتی، اطلاعاتی و نظامی خواهد بود.

۲. سودان

این کشور در محور مقاومت قرار داشت، اما با وقوع اعتراضات ۱۳۸۹ و هراس عمر البشیر از کاهش قدرت و نفوذ سیاسی‌اش، حدود چهار سال بعد در سال ۱۳۹۳ (۲۰۱۵) مواضع خود را به طور کامل علیه جمهوری اسلامی اعلام کرد. در همان سال البشیر یکباره دستور داد همه فعالیت‌های فرهنگی ایران متوقف و لغو شود. به موازات آن روابط دیپلماتیک قطع شد. البته بسیاری دلیل این چرخش زیاد در مواضع سیاست خارجی سودان را ناشی از نیازمندی این کشور می‌دانند. سودان در ۱۳۸۹ بخش جنوبی کشورش را از دست داد. عمده منابع نفتی این کشور نیز در جنوب قرار داشت. با این اتفاق ۷۵ درصد از ارض سودان از دست رفت. در عین حال ۴۰ درصد از مردم سودان زیر خط فقر قرار داشتند. عمر البشیر هم به حمایت از تروریسم و جنایت جنگی در دارفور متهم شده بود. جغرافیای لم‌بزرع سودان نیز فرصتی برای کشاورزی یا خودکفایی در زمینه معیشتی به سودانی‌ها نمی‌داد. مجموع این شرایط باعث شد که سودان به سمت عربستان و امارات برود و با این اقدام از محور مقاومت خارج شود. در نهایت به علت فساد گسترده، پول‌های بادآورده عربستان نیز نتوانست سودان را نجات دهد؛ بنابراین البشیر در پی اعتراضات مردمی در ۱۳۹۷ استعفا کرد و شورای انتقالی سودان، با ترکیبی از نظامیان و نخبگان لیبرال قدرت را به دست گرفت تا روند تأسیس قانون اساسی و تشکیل دولت ملی سرعت گیرد.

۳. مصر

قبل از سقوط حسنی مبارک، اخوان المسلمین که مطرح‌ترین نیروی نخبه در مصر بود، از رویه سنتی خود عبور و در بیانیه‌ای جدید اعلام کرد که وارد فاز تازه شده است و قصد دارد حزب تشکیل دهد و از آرمان اولیه خود یعنی استقرار حکومت دینی دست کشیده است. از این رو مصر حسنی مبارک به اخوان اجازه ورود به سیاست را داد. در پی بروز اعتراضات ۱۳۸۹ در تونس، مردم مصر نیز مبارک را

سرنگون کردند و پس از آن دولتی به نمایندگی اخوان المسلمین روی کار آمد. اما این دولت یک سال بیشتر دوام نداشت، زیرا ارتش که متغیر بسیار نیرومندی در بازی‌های سیاسی مصر بود، به ظن اینکه دولت انتخابی به سمت اسلامیزه کردن کشور پیش می‌رود، درصدد برآمد آن را سرنگون کند و در کنار آن به سرکوب شدید اخوان پردازد. در حال حاضر یک دولت نظامی در مصر حاکم است و اخوان نیز به عنوان یک نیروی سیاسی- اجتماعی به شدت تضعیف شده شناخته می‌شود.

۴. تونس

بهار عربی با خودسوزی جوانی به نام بوعزیزی رخ داد و خشم عمومی این کشور را نسبت به فساد و ناکارآمدی حکومت برانگیخت. بن علی پس از برکناری به عربستان گریخت. مقارن آن حزب النهضة تونس به رهبری الغنوشی قدرت گرفت و دولت را به کنترل خود درآورد. این حزب بنابر پیشینه‌اش مورد قضاوت عموم قرار گرفت و بسیاری تصور کردند که نسخه‌ای از انقلاب اسلامی در تونس رخ داده است؛ اما الغنوشی در واکنش به این دیدگاه اعلام کرد: «تونس برای انقلاب اسلامی ایران احترام قائل است، ولی به روش ترکیه عمل خواهد کرد.» از سوی دیگر با اینکه النهضة پیشینه‌ای اخوانی داشتند و به لحاظ انگیزشی متأثر از انقلاب اسلامی بودند، اما پس از ۱۳۸۹ از محور مقاومت بیش از پیش فاصله گرفتند و در سیاست خارجی به سمت بلوک عربستان- امارات متمایل شدند.

۵. الجزایر

این کشور از دیرباز در ارتباط با ایران همواره جانب تعادل را رعایت کرده و در برابر انقلاب اسلامی موضعی میانه‌رو داشته است. از طرفی در جرگه رقابت‌های سیاسی جانب محور مقاومت را گرفته است. بنابراین برخلاف برخی کشورها مانند سودان، به علت آنکه اقتصاد تقریباً باثباتی داشته، توانسته است استقلال خود را حفظ کند و مطابق سنت دیرینه خود در راه مبارزه با استعمار، جانب فلسطین و محور مقاومت را بگیرد. بوتفلیقه (که از ۱۳۷۷ در الجزایر قدرت را در دست داشت) گرچه به دنبال روابط خوب با ایران بود، در ۱۳۹۱ (۲۰۱۳) به دلیل عارضه قلبی از انتظار عمومی پنهان شد. سپس فساد و ناکارآمدی حکومت و اعتراضات متعدد مردمی باعث شد در سال ۱۳۹۷ از سمت خود استعفا کند. عمده دلیل اعتراض مردم به رژیم الجزایر به وضع معیشتی آنان برمی‌گشت. طبق گزارش‌ها، ۶۰ درصد از جمعیت زیر چهل سال الجزایر به علت مشکلات شغلی توانایی پاسخگویی به نیازهای خانواده خود را نداشتند (Charai, 2019).

۶. مغرب

در سال ۱۳۸۹ (۲۰۱۱م) در امتداد بهار عربی، مغرب شاهد تظاهرات گسترده بود، اما برخلاف الجزایری‌ها، آنها دنبال اسقاط نظام نبودند، بلکه اصلاح می‌خواستند. این نوع مواجهه با بهار عربی

به علت فرهنگ و ذهنیت مردم مغرب نسبت به حکام وقت‌شان بود، در این کشور بر سر مشروعیت پادشاه جدلی نیست، زیرا این موناشرشی کهنه در ذهن مردم امتداد حکومت پیامبر اسلام است و آنها شاه را مسئول و پیگیر معضلات اجتماعی و شنیدن صدای فقرا می‌دانند. بدین علت پاسخ نظام مغرب به تکانه‌های بهار عربی در این کشور مسالمت‌آمیز بود، آنها به سمت تأسیس قانون اساسی رفتند و انتخابات برگزار کردند که البته در سال ۱۳۸۹ طی ائتلاف گروه‌های اسلامی با حکومت موجب تشکیل کابینه سیاسی شد. بعد از آن نظام مغرب به سمت لیبرال‌سازی رفت و حکومت تحت پادشاهی محمد ششم ادامه یافت. بنابراین تأثیرات انقلاب اسلامی ایران در این کشور و بعد از ۱۳۸۹ در هیچ جنبه مشهود نیست.

۷. موریتانی

روابط ایران و موریتانی متغیر بوده است و پیوندهای فرهنگی دو کشور استحکام لازم را ندارد، زیرا سیاست خارجی موریتانی تابعی از نیازهای این کشور است (قدس آنالین، ۱۳۹۱/۰۴/۳۱). موریتانی به علت آنکه کشوری ضعیف است و وزن و جایگاهی خاص در منطقه ندارد، در طبقه‌بندی بلوک‌های منطقه نیز فعال نیست. بنابراین در سیاست خارجی خود بسیار محتاط است و سعی می‌کند براساس نیازهایش گام بردارد (قنادباشی، ۱۳۹۵). اگرچه گرایش ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی و ضد وهابیت در آن زیاد است، و چنانچه دولت نظامی اجازه دهد، اسلام‌گرایان به علت اکثریت بودن دولت اسلامی تشکیل خواهند داد، اما نسبت به جمهوری اسلامی، به دلایل امنیتی، نگاه کاملاً مثبتی ندارد. رهبران فکری در موریتانی بسیار تحت تأثیر انقلاب اسلامی و فرهنگ مقاومت قرار گرفته‌اند و البته این مسئله نیز باعث شده است در این اواخر روابط خود را با ایران بهبود بخشند (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۳۹۸/۰۵/۱۱)؛ اما موضوع این است که در عین تأثیرپذیری و تقارن با فرهنگ انقلاب، در سیاست خارجی موضعی سیال دارند و بین دو بلوک عربستان و ایران رفت و آمد می‌کنند.

۸. صحرا

صحرا هنوز در جهان به عنوان یک کشور شناخته نشده است؛ به عبارت دیگر گرچه اتحادیه آفریقا آن را به عنوان یک کشور مستقل شناسایی کرده، اما این موضوع هنوز به تأیید سازمان ملل متحد نرسیده است. جبهه پولیساریا که در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۳) به منظور مبارزه با استعمار تشکیل شد، موفق شد اسپانیا (۱۳۵۳) و سپس موریتانی (۱۳۵۷) را از صحرا بیرون کند؛ اما مبارزات آن با مغرب همچنان ادامه دارد (یورو نیوز، ۲۰۱۸/۰۵/۰۲). مغرب به ظن ارتباط این جبهه با حزب الله و نیز تسلیح این جبهه توسط ایران و به وساطت حزب الله روابط خود را با ایران از سال ۱۳۵۷ و برای چندمین بار قطع کرده است. بنابراین عمده تأثیر انقلاب از ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۷ در این کشور حول محور گروه مقاومت

پولیساریا می‌چرخد. در واقع جمهوری اسلامی به سبب تقارنی که این گروه به لحاظ گفتمانی با انقلاب اسلامی دارد، به حمایت از آن در راستای تثبیت استقلال کشور و تأسیس حکومت اسلامی پرداخته است (ابو، انقلاب اسلامی در موریتانی و صحرا، ۱۳۹۸). سابقه این گروه به قبل از انقلاب می‌رسد، و گرچه در آن زمان شاه ایران علیه جبهه به ارتش مغرب یاری رساند، اما بعد از انقلاب این گروه در ایران سفارتخانه تأسیس کردند. از طرفی برخی گمانه‌های موجود در این زمینه معتقدند علت دست نکشیدن مغرب از صحرا مربوط به احتمال اکتشاف نفت در صحراست، و مغرب ترجیح می‌دهد این موضوع را تا زمان مشخص شدن رأی نهایی دعوی حقوقی بر سر استقلال این کشور مسکوت بگذارد (خبر آنلاین، ۱۳۹۷/۰۲/۱۸).

در مجموع وقوع بهار عربی در سال ۱۳۸۹ منطقه شمال آفریقا را وارد فاز جدیدی از تحولات سیاسی- اجتماعی کرد؛ اما به نظر می‌رسد دومینوی سقوط دولت‌های دیکتاتوری در این منطقه به‌رغم وقفه‌ای که در آن افتاده بود، هنوز به پایان نرسیده است. بر همین اساس برخی صاحب‌نظران معتقدند موج جدید بهار عربی در سال ۱۳۹۷ (۲۰۱۹) با درس‌آموزی از موج نخست، توانسته است سایر نظام‌های کهنه و دیکتاتوری را سرنگون کند (Muasher, 2019). در این بین تحولات متعدد در کشورهای این منطقه گاه موانع و گاه اسبابی برای تأثیرگذاری انقلاب اسلامی شده است. برای مثال در لیبی آشفتگی سیاسی- نظامی پس از سقوط قذافی اجازه فعالیت فرهنگی انقلاب اسلامی را نمی‌دهد. از طرفی ایران منافع اقتصادی در این کشور ندارد که مانند ترکیه مجبور به کار امنیتی- نظامی در آن شود. در سودان به‌رغم خدمات متعدد جمهوری اسلامی به این کشور و فعالیت فرهنگی تا سال ۱۳۹۳ (۲۰۱۵)، نیازهای اقتصادی و از دست دادن منابع نفتی موجب چرخش سیاست خارجی این کشور به سمت عربستان شد. اگرچه عمر البشیر در ۱۳۹۷ سقوط کرد، اما سودان از محور مقاومت و تأثیرپذیری از انقلاب باز ماند. در مصر نیز گروه اخوان که در ابتدای انقلاب مناسبات بسیار خوب و نزدیکی با ایران داشت، در پی وقوع بهار عربی و از ۱۳۹۰ (۲۰۱۲) به علت سرکوب‌های پی‌درپی بسیار ضعیف شد. در واقع اکنون شکاف عمیقی بین نیروهای سکولار و مذهبی در مصر ایجاد شده است و اجازه فعالیت به مذهب‌یون را نمی‌دهند. بنابراین موانع سیاسی زیادی برای تأثیرگذاری انقلاب بر گروه‌های داخلی مصر وجود داشته و دارد. تونس نیز به سمت نوعی لیبرالیزاسیون گسترده می‌رود؛ بنابراین از نگرشی که از ابتدای انقلاب داشته بسیار فاصله گرفته است. مغرب نیز گرچه زیاد تحت تأثیر موج‌های بهار عربی در سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۷ قرار نگرفت، اما به اصلاحات دست زد و سعی کرد با این اقدام خود را در برابر اعتراضات مردمی واکسینه کند. این کشور بر سر صحرا با ایران اختلاف دارد و اتهامات امنیتی را متوجه ایران کرده است. در این شرایط امکان تأثیرگذاری انقلاب بر فرهنگ و آداب سیاسی و



گروه‌های فکری این کشور بسیار دشوار است؛ اما موریتانی براساس نیازش گاه به سمت ایران و گاه عربستان می‌رود. این بازیگر منفعت‌طلب و به سختی قابل اعتماد است. اما صحرا بین سال‌های ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۷ درگیر مسئله استقلالش بوده است و تا روشن شدن این موضوع، استقامت پولیساریا ادامه دارد. اگرچه مغرب به علت اتهام امدادسانی و تسلیح جبهه پولیساریا، روابطش را با ایران قطع کرده است، اما در صورت بهتر شدن شرایط، این جبهه می‌تواند مهم‌ترین نیروی فعال در محور مقاومت و متأثر از انقلاب اسلامی باشد.

صوفی‌گری از آغاز تا به امروز در شمال آفریقا

تصوف از قرن اول هجری که مسلمانان شمال آفریقا را فتح کردند، وارد این منطقه شد. با ورود اسلام، آیین مسیحیت که پیش از اسلام در این منطقه وجود داشت، به تدریج از صحنه خارج و کم‌رنگ شد. تصوف چنان در این منطقه ریشه‌دار است که برخی خاورشناسان آن را «اسلام آفریقایی» می‌نامند و در مقابل اسلام عربی یا همان سلفی‌گری قرار می‌دهند. نفوذ طریقت‌ها در این منطقه به حدی است که اگر در خیابان‌های خارطوم (سودان) قدم بزنید، از همه جا صدای اذکار و ادعیه‌هایی که به مدح پیامبر اسلام می‌پردازند به گوش می‌رسد (امیدی، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

برخی معتقدند روح طریقت‌های صوفیه تمایل چندانی به سیاست ندارد (پیشین، ۱۵۷) و از آن گریزان است (نبوی، ۱۳۹۸)؛ اما در تاریخ سیاسی شمال آفریقا دیده شده است که در صورت لزوم آنها نیز به سیاست ورود می‌کنند. برای مثال در سودان طریقت انصار «حزب امت» را و طریقت ختمیه «حزب اتحاد و دموکراتیک» را تأسیس کرده است. در قرن پنجم هجری تصوف در سراسر منطقه شمال آفریقا گسترش یافت و میان تنوعات قومی و فکری و قبیله‌های متفاوت این منطقه پل زد و بین آنها تفاهم و یگانگی ایجاد کرد.

مصر کانون رشد تصوف و صدور آن به سایر نقاط شمال آفریقا بود. از قرن دوم هجری علمای زیادی به مصر مهاجرت کردند. اغلب این علما علوی بودند و به تعلیم گسترده آثار تصوف پرداختند. در سال ۳۵۹ هجری فاطمیان توانستند قدرت را در مصر به دست بگیرند و در پی آن افکار شیعه در مصر گسترش پیدا کرد. فاطمیان دانشگاه الزهرا را تأسیس کردند که بعدها به دانشگاه الازهر تغییر نام یافت. بعد از فاطمیان، سلسله ممالیک قدرت را در مصر در اختیار گرفتند. آنها نیز با درک قدرت و نفوذ تصوف در مصر، از این نفوذ برای بسیج عمومی استفاده کردند. تصوف در قرن هفتم هجری به اوج شکوه و درخشانی در مصر رسید، زیرا علمای بسیاری از نقاط مختلف جهان اسلام به علت جنگ‌های صلیبی در غرب و حملات مغولان در شرق به مصر آمدند و در بالندگی فرهنگ وقت مصر کوشیدند. این مسئله باعث صدور بیشتر تصوف و

افزایش نفوذ آن به سراسر شمال آفریقا شد؛ به طوری که در قرن ۱۲ طریقت‌های صوفیه به طور کامل در این منطقه نهادینه و مبنای اولیه ساماندهی شهری و روستایی شدند.

گسترش تصوف با محوریت زهد و پرهیزکاری ناشی از شرایطی بود که پیشتر مردم این منطقه تجربه کرده بودند؛ زیرا شمال آفریقا تا سال ۱۷۲ هجری که شیعیان ادیسی قدرت را به دست گرفتند، حکومت واحدی نداشت. سلسله ادارسه به علت نام نیکی که از خود برجای نهادند محبت اهل بیت را در ساکنان این منطقه نهادینه کردند؛ به همین علت امروز بسیاری از مؤلفه‌های تصوف در این منطقه با مؤلفه‌های فرهنگی اهل بیت (ع) یگانه است. برای مثال یکی از مؤلفه‌های مشترک مفهوم موعود و باور به ظهور امام مهدی (عج) است که نه تنها موجب صبر و شکیبایی مردم منطقه شد، بلکه باعث شد که آنها با بینش سیاسی عمیقی در مقابل استعمارگران قد علم کنند و در ادوار تاریخی به مبارزه با آنها بپردازند (منصوری منش، ۱۳۹۸). یکی از کشورهایی که بسیار از تصوف متأثر شد تونس بود. طی قرن‌های ۱۱ تا ۱۳ هجری تصوف به طور کامل در تونس تحکیم و به بخشی از فرهنگ مردم تبدیل شد.

به طور کلی دلایل نفوذ تصوف در آفریقای سفید به سه مؤلفه کلی برمی‌گردد. همان‌طور که پیشتر بیان شد، نخستین مؤلفه بیزاری مردم از خشونت و جنگ‌های متعددی بود که به علت نبود تمدن‌های یکپارچه و منسجم رخ می‌داد. دوم، فساد حاکم بر این مناطق؛ سوم، اوضاع آشفته اقتصادی که زندگی را بیش از پیش برای مردم سخت می‌کرد. در این شرایط تصوف مانند یک آرام‌بخش عمیق عمل و نه تنها آنها را در برابر شرایط سخت زندگی مقاوم کرد، بلکه امید و آفری به آینده به آنها بخشید.

حیات فرهنگی تصوف در این منطقه با ورود استعمارگران وارد مرحله‌ای بسیار پیچیده شد. استعمار از قرن ۱۵ وارد شمال آفریقا شد. ابتدا پرتغالی‌ها وارد این منطقه شدند و به تجارت طلا و برده‌فروشی پرداختند؛ سپس با لغو برده‌داری در قرن ۱۹، استعمارگران با هوشمندی بیشتری سعی کردند مستعمرات‌شان در این منطقه را از طریق تولید فرهنگ به خود وابسته سازند. در واقع با لغو برده‌داری، استعمار از منطقه بیرون نرفت، بلکه شیوه سلطه خود را عوض کرد. در این میان طریقت‌ها ساکت ننشستند و به مقابله با استعمار پرداختند. شیوه‌های این مقابله به دو صورت مقابله مسلحانه (جهاد) و نیز احیای هویت‌های بومی مبتنی بر اسلام صوفیانه بود.

تفوق استعمارگران در مصر بیشتر بود، زیرا دولت وقت مصر (محمد علی پاشا) که پس از استقلال ظاهری از فرانسه از نفوذ زیاد طریقت‌ها بیم داشت، سعی کرد با نصب مقامی به نام شیخ الشیوخ و با وساطت وی به مدیریت طریقت‌های موجود در جامعه مصر بپردازد. از طرفی طریقت‌هایی مانند بتائی، دغوغیه، قادریه، رحمانیه، تیجانیه، خلوتیه و سنوسیه گروه‌های مقاومت مسلحانه‌ای در برابر استعمارگران تشکیل دادند. تأسیس منصب شیخ الشیوخ در مصر مخالفت‌های برخی طریقت‌ها را برانگیخت و



طریقت‌هایی مانند شاذلیه و خلوتیه علیه این لایحه دست به شورش زدند.

ورود پرتغالی‌ها به مغرب (مراکش) موجب شد طریقت‌ها گرد رهبر جنبش سنوسی (در سال ۱۲۱۵) جمع شوند و علیه استعمارگران دست به سلاح ببرند. شیخ محمد جزولی نیز جبهه دیگری در همین کشور علیه استعمار گشود. امیر عبدالقادر که خود یکی از شیخ‌های طریقت قادریه بود، در الجزایر علیه استعمار فرانسه ایستاد. این قیام‌ها و ایستادگی طریقت‌ها در برابر استعمار موجب بلوغ سیاسی و خروج آنها از انزوا و رشد آگاهی سیاسی‌شان شد و به جایگاه‌شان میان مردم نیز ارتقا بخشید.

همان‌طور که بیان شد، پس از لغو برده‌داری، غربی‌ها برای گسترش نوع جدیدی از سلطه (سلطه نرم) به ترجمه آثار علمی متفکران خود در این منطقه پرداختند که پیامد آن بحرانی هویتی بود که دامن‌گیر فرهنگ بومی این منطقه شد. خوشبختانه طریقت‌ها نیز در این برهه بسیار هوشیارانه و با چشمانی بیدار شروع به احیای هویت بومی خود کردند. یکی از آنها علی سنوسی بود که خود از نوادگان امام حسن مجتبی (ع) است. سنوسی فعالیت‌هایی فکری را آغاز کرده بود که ضمن آن آموزه‌های تصوف و اهل بیت را در فضای وقت بازتعریف می‌کرد.

در همین زمان رقیب‌های دیگری نیز در برابر تصوف ظاهر شدند که یکی از آنها ملی‌گرایی بود که به دلیل ایجاد صنعت چاپ، تأسیس مدارس جدید، افزایش آگاهی سیاسی مردم و نیز ضعف و سستی امپراتوری عثمانی ایجاد شده بود. اسلام دولتی، سلفی‌گری اخوانی و نیز سلفی‌گری وهابی نیز از رقیب‌های دیگر طریقت‌های اصیل بودند. اگر دقت کنیم، استعمار منجر به پیچیدگی بیش از حد منطقه و خروج تحولات فکری آن از مسیر طبیعی خویش شد. اسلام دولتی نیز پدیده‌ای جالب و استعماری بود و منظور از آن مؤسسات دینی افتا و وزارت امور دینی و مناصبی بود که دولت‌ها (که غالباً گماشته‌های استعمار بودند) برای کنترل جریان‌های فکری منطقه تأسیس کرده بودند (مانند منصب شیخ‌الشیوخ که محمدعلی پاشا ایجاد کرد). از طرفی تصوف مصر (که مرکز تصوف در سایر ممالک منطقه محسوب می‌شد) چون به عمل‌گرایی و بازی‌های سیاسی فروغلتید، جایگاهش را میان مردم تا حد زیادی از دست داد و در نهایت توسط گروه‌های دیگر بسیار تضعیف شد. فروغلتیدن در بازی‌های سیاسی نوعی فساد در طریقت‌های مصری تلقی شد؛ بنابراین انتقادات متوجه این طریقت‌ها شد. ابتدا محمد عبدو شروع به انتقاد از طریقت‌ها کرد؛ سپس حکومت مصر لایحه اصلاح طریقت‌ها را تصویب کرد که طی آن محدودیت‌های سیاسی - اجتماعی بر فعالیت‌های آنها اعمال شد. حتی در لایحه دیگری رهبری موروثی تصوف از آنها گرفته و این امکان فراهم شد که تحصیل‌کردگان الازهر نیز بتوانند به مقام شیخ‌الشیوخ دست یابند.

در لیبی فرقه سنوسیه نفوذ زیادی داشت و توانست در دوران استعمار مردم لیبی را علیه سلطه ایتالیا و فرانسه بسیج کند. در این کشور طریقت‌های دیگری نیز جز سنوسیه فعال هستند، اما در حال حاضر با

توجه به سقوط قذافی و جنگ مدنی، دیگر قدرت و جایگاه گذشته را ندارند. طریقت‌هایی مانند قادریه، عروسیه، زورقیه، اسمریه، ساعدیه، سعدیه و عیسویه از جمله آنها هستند.

تونس (در دوره بورقیبه) و حتی مصر از طریقت‌ها برای مقابله با نفوذ خشونت سلفی‌ها و نیز سکولاریزاسیون در کشورشان استفاده می‌کردند. اما واقعا طریقت‌ها در جان ملت‌های شمال آفریقا ریشه دارند؛ چنان که راشد الغنوشی، رهبر جریان اسلام‌گرای تونس، فرهنگ این کشور را متشکل از سه عنصر اخوانی‌گری، عقلانیت سکولاریستی و تصوف می‌داند.

در مغرب طریقت‌ها هنوز جایگاهی ویژه دارند. در واقع شهروندان مغربی هنوز تاریخچه مقابله با استعمارگران فرانسوی و اسپانیایی را فراموش نکرده‌اند و سلفی‌ها در این کشور به علت حضور طریقت‌ها، قدرت و جایگاه اجتماعی بالایی ندارند. به طور کلی طریقت‌ها نه تنها توانسته‌اند کارنامه خوبی در این منطقه از خود به جای بگذارند، بلکه تجارب تاریخی مقابله با استعمار باعث شده است شعور سیاسی‌شان نیز تکامل یابد و به طور مستقیم و غیرمستقیم در فرآیندهای سیاسی-دموکراتیک کشورهایشان مشارکت کنند.

برخی دولت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای مانند مصر و عربستان آشکارا به خصومت با طریقت‌ها می‌پردازند، زیرا طریقت‌ها نه تنها به گرایش تشیع بسیار نزدیک هستند، بلکه به عنوان گفتمان مخالف و معارض سلفی‌گری شناخته می‌شوند. کشورهای فرمانطقه‌ای غربی بیش از همه حامی تصوف هستند تا گفتمان‌های سلفی و اخوانی، حساسیت آنها به این گفتمان‌ها مربوط به وقایع ۱۱ سپتامبر و به خطر افتادن امنیت ملی‌شان است. به همین علت سعی دارند با تقویت تصوف به عنوان آلترناتیو گفتمانی در برابر سلفی‌گری، پلورالیسم و سکولاریزاسیون را در این منطقه تثبیت کنند. اگر چه خود آنها سلفی‌گری را ایجاد کردند، اما اکنون با استراتژی دین علیه دین، سعی دارند پشت طریقت‌ها بایستند تا بتوانند سلفی‌ها را تضعیف کنند (هاشمی‌نصب، ۱۳۹۰).

«ثبات، قدرت‌گیری و ورشکستگی فکری جنبش اخوان در شمال آفریقا»

اخوان المسلمین نام یک گرایش سیاسی-اجتماعی در شمال آفریقا است که در سال‌های پایانی دهه ۱۹۲۰ به وجود آمد. اخوان نیز مانند سایر نیروهای اجتماعی موجود در هر نقطه از جهان، هدفش ارائه یک راه‌حل و بازتعریف اسلام در قامت یک بدیل سیاسی یا به عبارت دیگر، ارائه تر سیاسی از اسلام بود؛ چنان که شعار آنها در ابتدای کار «راه‌حل اسلام است» معرفی شد. بنیان‌گذار این گرایش سیاسی-اجتماعی حسن البنا است که همواره در همه عمرش مشی مسالمت‌آمیزی را برای تبلیغ اسلام سیاسی اخوان در نظر داشت. او هسته‌های اولیه اخوان را در سال ۱۳۱۶ تأسیس کرد. شیوه البنا برای گسترش و معرفی اخوان در شمال آفریقا از طریق نامه‌نگاری، سخنرانی عمومی و

نیز ملاقات با افراد صاحب نفوذ بود.

تفکر اخوانی یکی از بدیل‌های مهم سیاسی- اجتماعی در شمال آفریقا محسوب می‌شود. به خصوص با توجه به صبغه تاریخی‌اش که پیش از گسترش سلفی جهادیه قرار دارد و نیز برتری هوش سیاسی‌اش که فراتر از تصوف قرار گرفته (به علت الهام از تفکرات بنیان‌گذارانش) یکی از گروه‌های فکری و جریان‌های مهمی است که مؤلفه‌های مهم فرهنگی- سیاسی را در خود دارد و می‌تواند در شرایط متفاوت رقیب، همکار و گاه دشمن سیاسی- ایدئولوژیک انقلاب اسلامی محسوب شود. در ادامه به تفکیک کشور، به بررسی تاریخچه و کارنامه جریان اخوان المسلمین خواهیم پرداخت.

۱. مصر

گروه اخوان المسلمین از بدو تأسیس واکنش‌های خصمانه حکومت‌های مرکزی را برانگیخت. ابتدا حکومت ملک فاروق مصر به شدت به سرکوب آنها پرداخت؛ سپس جمال عبدالناصر همین مشی را دنبال کرد. انورسادات هم که سعی داشت رابطه خوبی با آنها برقرار کند، پس از معاهده صلح اسرائیل (کمپ دیوید) در سال ۱۳۵۵ به نوعی از چشم اخوانی‌ها افتاد. انورسادات در ادامه همانند ناصر و فاروق، به سرکوب شدید اخوان پرداخت. دوران حسنی مبارک شبیه انورسادات بود. مبارک ابتدا تلاش کرد نظر اخوانی‌ها را جلب و رابطه خوبی با آنها برقرار کند، اما سیاست‌های غرب‌گرایانه، به خصوص پشت کردن او به آرمان فلسطین، مانع مهمی در این راه بود و همین مسئله باعث تیرگی رابطه او با اخوان شد. اخوان در برابر همه این حملات، سیاست مصالحه را پیش گرفت و حتی در انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ (دی ۱۳۹۰) خیلی دیرتر از سایر گروه‌های مردمی به اعتراضات پیوست.

بعد از مبارک، فضای مصر برای فعالیت اخوان بازتر شد و آنها توانستند اسلام را به عنوان بدیل سیاسی مطرح کنند، به خصوص که مصر در آن زمان به یک مدل و نظریه سیاسی برای حکومت نیاز داشت. بعد از مبارک، اخوان در قالب حزب آزادی و عدالت توانست محمد مرسی، کاندیدای خود را پیروز میدان رقابت انتخاباتی کند. اما عربستان و نظامیان مصر و حتی الازهر در سال ۱۳۹۱ توانستند با همکاری هم، ضد انقلاب مصر را به قدرت برسانند (منابع داخلی مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور). بعد از آن حکومت مصر به رهبری ژنرال السیسی به قلع و قمع شدید اخوانی‌ها پرداخت. در مهر ۱۳۹۲ فعالیت اخوانی‌ها برای همیشه ممنوع اعلام شد. بنابراین اکنون با یک اخوان ضعیف در مصر روبه‌رو هستیم که خواهان قدرت‌گیری مجدد است و گاه با حکومت مرکزی و گاه با نیروهای خارجی ائتلاف می‌کند. تفکر غالب نام اخوان را معادل «تروریسم» می‌داند.

در سودان تصوف در عمق جان مردم نفوذ کرده است. ورود اخوان به سودان به زمانی باز می‌گردد که این کشور تحت‌الحمایه مصر و انگلیس بود. در آن زمان علمای اخوانی مصر به راحتی به سودان رفت و آمد می‌کردند، اما چون تا سال ۱۳۲۳ (۱۹۴۵م) اجازه ترویج اخوان را از انگلیس نگرفته بودند، به طور مخفیانه فعالیت می‌کردند. اولین اخوانی سودانی، جمال السنهوری بود که به نوعی مؤسس اخوان در سودان محسوب می‌شود. بعد از گسترش نسبی اخوان در سودان، با ظهور ژنرال عبود در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۹م) همه فعالیت‌های سندیکایی متوقف شد. این زمان مقارن بود با بازگشت حسن ترابی از سوربن فرانسه. او رهبری اخوان را بر عهده گرفت، اما هنوز فرصتی برای عرض اندام کامل اخوان فراهم نشده بود. سپس در ۱۳۴۷ سرهنگ نمیری توانست طی کودتایی موفق، عبود را از قدرت کنار بزند. نمیری که شیفته پیاده‌سازی الگوی ناسیونالیسم ناصری بود، به شدت بر اخوانی‌ها سخت گرفت و برنامه سرکوب آنها را در دستور کار قرار داد. اما از سال ۱۳۵۵ تحولاتی در منطقه و سودان رخ داد که موجب شد نمیری رویه سیاسی خود را در قبال گروه‌های فکری به خصوص اخوان تغییر دهد. این وقایع عبارت بود از: مرگ ناصر، ظهور سادات (و سیاست‌های سازشگرانه او با اخوانی‌های مصر) و نیز کودتای نافرجام کمونیست‌ها. پیامد این وقایع باز شدن نسبی فضا برای فعالیت نسبی اخوان در سودان بود. تا آنکه در سال ۱۳۶۳ (۱۹۸۵م) ژنرال سوارالذهب توانست نمیری را کنار بزند. پس از آن چهره‌های مهم اسلامی مانند صادق المهدی و حسن ترابی توانستند بر قدرت مسلط شوند. این رویه ادامه داشت تا آنکه در سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۹م) البشیر قدرت را به دست گرفت و با آنکه ترابی اخوانی سابقه همکاری یازده با البشیر داشت، او را کنار زد و خود نماینده اسلام سیاسی اخوانی در سودان شد. اما در ادامه کار عمر البشیر، به دلیل فساد مالی گسترده و ناکارآمدی حکومتش و نیز تعمیق خفقان و دولت پلیسی در سال‌های منتهی به ۲۰۱۹ (۱۳۹۷) نه تنها نام خوبی از خود بر جای نگذاشت، بلکه موجب رویگردانی اقبال عمومی از اسلام‌گرایان بعد از انقلاب ۲۰۱۹ شد و مردم به سمت بدیل‌های دیگر همچون لیبرال - دموکراسی رفتند. این عوامل در مجموع به تضعیف شدید اخوان در سودان انجامید. شایان ذکر است حوادث مصر نیز بر نیرو و قدرت اخوان در سودان تأثیر گذاشت. در حال حاضر گرایش‌های سیاسی تصوف به رهبری صادق المهدی در عرصه سیاسی سودان بازیگری می‌کنند.

پادشاه ادریس سنوسی نخستین بار در سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۴م) اجازه تأسیس اخوان المسلمین را صادر کرد؛ اما پس از آنکه پسر عموی پادشاه به دست یکی از اعضای اخوان ترور شد، او فعالیت





اخوان را به طور رسمی ممنوع اعلام کرد. پس از آن فعالیت اخوان المسلمین در دو شهر طرابلس و بنغازی به طور مخفیانه ادامه پیدا کرد.

با روی کار آمدن قذافی در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۹م) فشارها بر اخوان بیشتر شد. قذافی خود را پادشاه آفریقا می خواند و در سودای استقرار نوعی نظام ناسیونال - سوسیالیست عربی بود. او آرمان هایش را از جمال عبدالناصر مصری گرفته بود؛ از این رو پیرو آن با گروه های اجتماعی مخالفش، به خصوص اخوان، به مخالفت پرداخت و در ۱۳۵۱ هر گونه فعالیت اخوان را ممنوع اعلام کرد. با این حال اخوان لیبی مشی مسالمت آمیز داشت و هرگز از خشونت در برابر حکومت استفاده نکرد. حتی در ۱۳۸۳ (۲۰۰۵م) که گروه های مخالف حکومت قذافی در لندن گرد هم آمدند تا برای سرنگونی او برنامه ریزی کنند، اخوان اعلام کرد در این گردهمایی شرکت نمی کند. این امر بسیار مورد توجه قذافی قرار گرفت و باعث شد نسبت به اخوان تغییر مشی دهد و در ۱۳۸۴ آنها را به عنوان یک نیروی اجتماعی قابل اتکای نظام به رسمیت بشناسد. البته قذافی این اقدام را با توجه به ضرورت نزدیک کردن گروه های مخالف به خود و نیز تحکیم ثبات حکومتش انجام داد. بعد از سقوط قذافی، با حاکم شدن فضای نظامی بر لیبی، اخوان بسیاری از امکانات خود را از دست داده است و نیروی نظامی قوی در برابر خلیفه حفر نداشت؛ اما اگر بتواند با ائتلاف با دولت های دیگر تجدید قوا کند و به تقویت سراج بپردازد، می تواند در انتخابات احتمالی آینده نیز جایگاهی به دست آورد.

۴. تونس

النهضة که در ابتدای کار «حرکت نجات اسلامیه» نام داشت در دهه ۱۹۵۰ در واکنش به سکولاریزاسیون حیب بورقیه ایجاد شد. در واقع در آن زمان دانشگاه زیتونیه که مرکز و منشأ حیات فرهنگی و فکری تونس محسوب می شد با مشاهده اقدامات بورقیه، اخوان را بدیلی در نظر گرفت که نه تنها تعریفی از اسلام سیاسی ارائه می دهد، بلکه می تواند به عنوان یک آلترناتیو قوی در برابر فشارها و تهدیدهای فرهنگی حکومت معرفی شود. در برابر این اقدام زیتونیه، بورقیه النهضة را ممنوع اعلام و الغنوشی رهبر آن را نیز به اعدام محکوم کرد. اما بعد از حکومت بورقیه، بن علی گرچه ابتدای کار از در مصالحه با اخوانی های تونس درآمد، اما نتوانست آنها را برتابد و بعدها به اخراج، زندانی کردن یا اعدام آنها دست زد.

انقلاب ۲۰۱۱ (۱۳۸۹) فرصتی به اخوانی ها داد تا در قالب حزب به عرصه سیاسی قدرت ورود کنند و امروز به حزب برتر تونس تبدیل شوند. آنها که مدل ترکی حکومت را پیداسازی می کنند، از آرمان های کلاسیک مؤسسان اخوان عبور و اسلام را ذیل منافع ملی و مفهوم ملت

تعریف کرده‌اند. در مجموع اخوانی‌ها توانستند با وجود آشوب‌زدگی منطقه، کشورشان را به خوبی مدیریت کنند و بر اوضاع کاملاً مسلط بمانند.

۵. الجزایر

در این کشور محفوظ نحناح شخصیتی بود که بعد از استقلال الجزایر توانست در سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۲م) اخوان المسلمین را تأسیس کند. او با فعالیت‌های علمی-مذهبی گسترده در دانشگاه‌ها سعی داشت با مناظره با سایر شخصیت‌های علمی و فرهنگی و گروه‌های فکری به برتری و راه‌گشایی اسلام تأکید ورزد. بومدین، حاکم وقت، به مخالفت با اقدامات نحناح پرداخت. اما بعد از حکومت او و قدرت‌گیری شاذلی بن جدید، نحناح و دوستان اخوانی‌اش از زندان آزاد شدند و با قدرت‌گیری مجدد در انتخابات ۱۳۶۵ شرکت کردند. با این حال هیئت حاکمه وقت که شاهد قدرت‌گیری اخوان بود، از ترس نفوذ اسلام‌گرایان، انتخابات را ملغی کرد و به قلع و قمع اخوانی‌ها پرداخت که این امر شعله یک جنگ داخلی را برافروخت. بعد از آن در اواخر دهه ۱۹۹۰ با قدرت‌گیری بوتقلیق و نیز اتحاد و یکپارچگی کشور در سال ۱۳۷۹ نحناح توانست بعد از نفر دوم کشور یعنی ژنرال زروال قرار گیرد. ارتباط خوب اخوان با بوتقلیق گرچه موجب بقا و حضور آنها در سیاست شد، اما تا کنون نتوانسته‌اند حضور درخوری در انتخابات پارلمان یا ریاست‌جمهوری داشته باشند.

۶. مغرب

در مغرب دین و سلطان به هم آمیختگی عجیبی دارند، به طوری که نمی‌توان در تحلیل‌های سیاسی-فرهنگی هیچ‌کدام را از دیگری جدا کرد. تصوف و فقه مالکی در مغرب جزو متغیرهای اساسی تحلیل‌گران است. «گروه جوانان مسلمان» که مؤسس آن عبدالکریم مطیع بود، بعدها به دو گروه سیاسی اسلام‌گرا با تعلق به اخوان المسلمین تقسیم شد. یکی از آنها با نام جماعت عدل و احسان نماینده بارز اخوان محسوب می‌شود. این گروه که توسط شیخ یاسین تأسیس شد، کاملاً رگه‌های کلاسیک اخوانی دارد. شیخ یاسین سعی داشت یک حکومت اسلامی تأسیس کند، اما هرگز در زمین سیاسی تعریف‌شده حکومت وقت بازی نکرد و بدین علت بیشتر از فضای سیاسی دور ماند هرچند نفوذ زیادی بین مردم داشت. در مقابل، گروه عدالت و توسعه که به نظر می‌رسد نسخه‌ای از حکومت و سیاست عمل‌گرای ترکی است، با مشی پارلمانی وارد میدان شده و توانسته است با پذیرش قواعد سیاست، وارد بازی‌ای شود که پادشاهی مغرب تعریف کرده است. آنچه موجب تفاوت عدالت و توسعه با عدل و احسان شده این است که عدالت و توسعه استانداردهای تعیین‌شده توسط پادشاهی را پذیرفته‌اند. پیداست احتمالاً بهترین وضعیت اخوان در کشورهای منطقه در مغرب است؛ به ویژه اگر دو قسم اخوان که رقیب یکدیگرند، متحد شوند، آمار مشارکت



سیاسی اسلام‌گرایان در این کشور خیره‌کننده خواهد شد.

شایان ذکر است جنبش عدل و احسان از آرمان‌های رهبران نخستین خود (مثل شیخ یاسین) عبور نکرده و همچنان به آن وفادار است. آرمان وی نوعی صوفی‌گرایی و طرد عمل سیاسی با تعریف پادشاهی بود؛ به همین علت هنوز در مشارکت کردن با عدالت و توسعه اختلاف نظر دارند.

۷. موریتانی و صحرا

اخوان در موریتانی با «جمعیت فرهنگی اسلام» وارد شد. تأسیس این جمعیت برابر ظهور اخوان در موریتانی در سال ۱۳۵۷ است. این گروه باعث گسترش اخوانی‌گری در سراسر موریتانی شده است و امروز نیز قدرت زیادی در این کشور دارد. این جمعیت با مشارکت در سیاست از قدرت هیئت حاکمه کاملاً حمایت می‌کند (جاوید، اخوان المسلمین در منطقه شمال آفریقا). اخوان در موریتانی نیز مشی ترک‌ها را پیاده می‌کند؛ یعنی نوعی اسلام‌گرایی که به واسطه منطق عملگرایانه بازتعریف می‌شود. با این حال اگر به شرایط فعلی اخوان در این کشور نگاهی بیندازیم، خواهیم دید وضعیتش به لحاظ پایگاه اجتماعی بسیار ضعیف است و اخیراً هم در انتخابات پارلمانی شکست خورده و کرسی‌های بسیار اندکی دارد.

اما در صحرا هیچ ردپایی از اسلام وجود ندارد. این کشور تقریباً آخرین نقطه و در واقع نقطه صفری است که در آن اسلام‌گرایی در خطه شمال آفریقا به پایان می‌رسد و ما به مرزهای آفریقای سیاه نزدیک می‌شویم.

مرور و بررسی عناصر متجانس فرهنگی شمال آفریقا و گفتمان انقلاب اسلامی

پیشتر نیز گفته شد که آفریقا موجودی زنده است؛ یعنی همواره متغیرهایی متفاوت سعی کرده‌اند در طول تاریخ این منطقه، فراز و نشیب‌های زیادی ایجاد و تاریخ آن را از مسیر طبیعی‌اش منحرف کنند. به این علت نباید تعجب کنیم در ادامه با مؤلفه‌هایی متفاوت و حتی ضد و نقیض روبه‌رو شویم. اما ابتدا باید مفهوم مؤلفه فرهنگی را به قدر لازم و مناسب با فضای پژوهش حاضر ایضاح کنیم تا به کمک آن به شناسایی، طبقه‌بندی و تشریح مصادیق مد نظر بپردازیم. منظور این پژوهش از مؤلفه فرهنگی، جنبه‌های فکری و رفتارهای اجتماعی است که در حال حاضر منطقه شمال آفریقا را متأثر کرده و به نسبت سایر شرایط این منطقه، به طور نسبی وزن بالایی یافته است. بنابراین جنبه‌هایی که تعریف یادشده تحت پوشش خود قرار می‌دهد، ممکن است شامل مؤلفه‌هایی سیاسی، اجتماعی، روان‌شناختی و گاه مؤلفه‌های اقتصادی باشد. این مؤلفه‌ها گاه با یکدیگر الزاماً رابطه منطقی نخواهند داشت. البته همان‌طور که گفته شد، این مسئله به تنوع وسیع فکری و فرهنگی و زنده و پویا بودن فضای ذهنی ساکنان این محیط بستگی دارد.

در ادامه مؤلفه‌های شناسایی شده و مد نظر این پژوهش را مرور و به طور خلاصه تشریح خواهیم کرد.

۱. ریشه‌داری تشیع در فرهنگ منطقه

یکی از مؤلفه‌های فرهنگی مد نظر این پژوهش که به فرهنگ و تاریخ شمال آفریقا مربوط می‌شود و البته در غبار تحولات تاریخی نسبتاً به فراموشی سپرده شده یا تحت تأثیر گرایش‌های فکری لیبرال نوظهور در منطقه به حاشیه رانده شده، ریشه‌داری فرهنگ ائمه معصومین (ع) در تاریخ و جهان‌بینی مذهبی ساکنان شمال آفریقا است. متخصصان این حوزه با توجه به مطالعه عمیق تحولات تاریخی از صدر اسلام تا تأسیس سلسله ادارسه در شمال آفریقا و رصد تحولات نظامی و کشورگشایی‌های انجام‌شده، تاریخچه دقیقی از آن به دست داده‌اند. در این بخش تاریخچه مد نظر را به طور خلاصه مرور می‌کنیم.

فاز نخست: امویان پس از به شهادت رساندن امام حسین (ع) سعی در نوعی تسویه نسلی داشتند. آنان نوه امام حسن (ع) را که بنابر قول متخصصان، «حسن مثلث» نام داشت، شهید کردند؛ به همین علت فرزندش به نام ادريس متواری شد. او از مصر به لیبی و سپس به مغرب رفت. در مغرب مورد استقبال قرار گرفت و پادشاه وقت زمام امور را به دست ایشان سپرد.

در فاز دوم پس از بسط قدرت در مغرب، نفوذ خود را گسترش داد و تمدنی اسلامی بنا کرد که مبتنی بر آموزه‌های اهل بیت بود. حتی امروز نیز پادشاه مغرب خود را منتسب به اهل بیت (ع) به خصوص امام حسن (ع) می‌داند. بعدها نیز طریقتی صوفی از این اندیشه و تمدن تراوید که از طرق معروف تصوف نیز محسوب می‌شود و حوزه نفوذش در سودان، الجزایر، تونس، لیبی و مغرب است و ادريسيه نام دارد.

با رسیدن خبر رشد تمدن ادريسي در مغرب، امویان تلاش کردند با لشکرکشی این تمدن را ساقط کنند، اما مقاومت‌های ساکنان لیبی به آنها اجازه پیشروی نداد؛ از این رو تا حدود لیبی متوقف شدند. سپس از بغداد عده‌ای تروریست را برای قتل ادريس به مغرب اعزام کردند که موفق شدند ایشان را به شهادت برسانند.

در فاز سوم، حکومت عباسیان که پس از امویان قدرت را در دست گرفتند، سعی کردند فتوحات خود را تا مغرب توسعه دهند که موفق نبودند. تا آنکه نوبت به سلسله فاطمیون رسید. شیوه حکومت‌داری فاطمیان بسیار به ائمه اطهار نزدیک بود و حضرت علی (ع) را الگوی حکومت‌داری خود قرار داده بودند. یکی از ویژگی‌های اندیشه فاطمیون که موجب گسترش فتوحات آنها نیز شد، آزادی مذهبی بود. از این رو بومیانی که در برابر اموی‌ها و عباسی‌ها سخت مقاومت می‌کردند، در برابر فاطمیون از در صلح وارد شدند؛ به همین علت فتوحات آنان بیش از



گذشته گسترش یافت و سراسر مغرب عربی را دربرگرفت. فاطمیون به علم، فرهنگ و هنر بسیار اهمیت می‌دادند. در همین دوره مراکز الازهر و زیتونیه تأسیس شدند. فاطمیون حدود سه قرن در این منطقه حکومت کردند.

در فاز چهارم، فاطمیون که در قرن‌های ۴ تا ۶ هجری قدرت را در دست داشتند، بعدها به دست جریان‌های شیعی (احتمالاً شیعیان) نزدیک به ۱۲ امامی ساقط شدند؛ اما خود نیز دوام نیاوردند و به طور مستمر مورد تاخت تاز قرار گرفتند. بنابراین در این دوره ثبات سیاسی از بین رفت و حکومت‌ها مرتب سقوط کردند و جایگزین شدند.

در این دوران تمدن اسلام قرون تاریکی را تجربه می‌کرد، زیرا با از بین رفتن ثبات سیاسی این منطقه از شمال آفریقا جایی برای پیشرفت علم و هنر باقی نمانده بود. بعد از این بی‌ثباتی سیاسی، عثمانی‌ها توانستند با به دست گرفتن قدرت سیاسی در این منطقه مجدداً آن را یکپارچه کنند. شایان ذکر است پیش از حضور عثمانی‌ها، این منطقه به مدت دو یا سه قرن توسط حکومت‌های مغولی و استبدادی بسیار خشن نیز اداره شد که خود تجربه بسیار مهمی در فرهنگ و باورهای مذهبی و شیعی ساکنان شمال آفریقا بود؛ زیرا در پی خشونت و استبداد، مردم باورهای شیعی خود را پنهان کردند و طی نسل‌ها جز عناصری را که جنبه سیاسی داشت، به حافظه نسپردند.

بدین سان در ادامه حیات تمدنی در حوزه شمال آفریقا، با ورود عثمانیان، تقارنی بین تصوف عثمانی که بدون مایه‌های عمیق فکری بود، با تصوف شمال آفریقا ایجاد شد. بنابراین سکوت و سرکوب سال‌های پس از سقوط فاطمیون، بی‌ثباتی سیاسی پس از آن، حضور عثمانی‌ها که تصوف‌شان مایه‌های فکری و دستگاه تحلیلی بسیار ضعیفی داشت و نیز باز شدن پای استعمارگران پس از زوال عثمانیان همگی دست به دست هم دادند تا نه تنها ریشه‌های فکری تشیع در این منطقه به فراموشی سپرده شود، بلکه جز طریقت‌ها چیزی از آن باقی نماند. بنابر دیدگاه صاحب‌نظران این حوزه، همین امر نیز باعث شده است جوانان تونس که در جهان فرهنگی طرق صوفیه زیست می‌کنند، پس از اعلام خلافت داعش به عنوان نیروی جنگی یا تکسین، خود را به دولت اسلامی و خلافت خودخوانده داعش معرفی کنند. این موضوع به خودی خود نشان از تحلیل رفتن دستگاه فکری مردمان این منطقه و برجای ماندن ته‌نشین‌های فکری تشیع یعنی همان تصوف و طریقت‌ها دارد که البته مشی سیاسی و تحلیل اجتماعی عمیقی ندارند. در حال حاضر تیجانیه، شاذلیه و ادرسیه جزو طریقت‌های اصلی و اصیل این منطقه هستند. بنابراین می‌توان گفت حلقه‌های مفقوده تاریخی که در نظام فکری نیروهای اسلام‌گرای این منطقه گم شده است، شامل تحولات تاریخی می‌شد که ذکر آن رفت و در اینجا به طور خلاصه می‌توانیم آنها را این‌گونه صورت‌بندی کنیم: ۱. ریشه‌های شکل‌گیری تمدن اداره‌سه؛ ۲. تحولات سیاسی - نظامی بین تمدن اداره‌سه و

فاطمیون؛ ۳. سقوط فاطمیون و ظهور تشیت و بی‌ثباتی سیاسی در منطقه؛ ۴. ورود عثمانیان و استعمار کهنه در قاره آفریقا و استحاله فرهنگی در اندیشه سیاسی-دینی.

بنابر دیدگاه متخصصان، گم شدن حلقه‌های این زنجیره تاریخی موجب درک نادرست سیاسیون فعلی شمال آفریقا و نداشتن نظام فکری و انسجام تحلیلی در فلسفه سیاسی آنان شده است و آرایشی نیز برای حکومت‌داری و نظام سیاسی ندارند. برای مثال این موارد را می‌توان در رفتار سیاسی اشخاصی مانند عمر البشیر، راشد الغنوشی، خالد مشعل و محمد مرسی در اخوان و جبهه مقاومت اسلامی که صبغه شیعی نیز دارند، نظاره کرد (منصوری‌منش، تصوف در شمال آفریقا، ۱۳۹۸).

۲. نگرانی و هراس از کنشگری ایران

یکی از مؤلفه‌های نوپدید در منطقه شمال آفریقا که در اخبار، اطلاعات و نیز دیپلماسی رسمی، رسانه‌ای و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورهای این منطقه مشهود است، وجود هراس از ارتباط با ایران است. برخلاف گذشته که موقعیت ایران در شمال آفریقا بسیار پرشکوه بود، دقیقاً پس از انقلاب‌های عربی، به ویژه ورود ایران به سوریه (و تبلیغات سعودی‌ها حول این موضوع) تصویر بدی از ایران نزد مردم این منطقه شکل گرفت. برای مثال سید حسن نصرالله که بعد از جنگ ۳۳ روزه چنان محبوب شده بود که مغرب احساس خطر می‌کرد و بر این تصور بود که وی می‌تواند به راحتی یک حرکت انقلابی در این کشور راه بیندازد، در حال حاضر از محبوبیتش به شدت کاسته شده و شرایط ۱۸۰ درجه فرق کرده است. اگرچه تاریخ متوقف نشده است و این شرایط نیز تغییر خواهد کرد، اما با توجه به وضعیت فعلی، واقعیت آن است که علاوه بر دیپلماسی و کنشگری ایران در این منطقه، تبلیغات عظیم خلیج فارس‌ها علیه راهبرد ایران و اضافه کردن تفسیرها و تعبیرات جهت‌گیرانه خود بر این موضوع، زمینه را برای هراس و نگرانی مردم این منطقه از ایران فراهم کرده است. این سوءظن چنان افزایش یافته است که تصور می‌شود ایران در صدد کلاه گذاشتن بر سر آنان است؛ یعنی تصور می‌کنند ایران در حال بازی دادن آنهاست. این موضوع واقعیتی موجود و مؤلفه‌ای مهم است که به طور کامل در نظریه‌های نخبگان دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران بازتاب یافته است. علاوه بر این در روزنامه‌ها، کتاب‌ها، نمازهای جمعه و رسانه‌هایشان و حتی صحبت‌های روشنکران به طور گسترده نمود داشته است. یکی از سفرای جمهوری اسلامی ایران در مغرب در این باره می‌گوید: «در حال حاضر کامنت‌هایی که زیر مقالاتی که به نوعی درباره ایران است، گذاشته می‌شود، اگر نگوئیم کاملاً منفی، در بهترین حالت نیمی از آنها منفی و خصمانه است. روزنامه‌های وابسته به عربستان مانند القدس العربی که در لندن مستقر است نیز صددرصد منفی‌بافی علیه ایران هستند یا گرایش‌های



خصمانه دارند هرچند زیاد روی آن مانور نمی‌دهند.» همین متخصص معتقد است در این منطقه هراس و تنفر از تشیع و جمهوری اسلامی در کنار نوعی حب و تمجید است. او می‌گوید: «در مغرب چند نمایشگاه از هنرهای ایرانی برای تقریب فرهنگی بین دو کشور برگزار شد. زمانی که آنها به آثار نگاه می‌کردند بی‌اختیار حدیثی از پیامبر را نقل می‌کردند که اگر علم بر ثریا آویخته شود، مردانی از پارس بدان دست خواهند یافت.»

اینکه نفرت ایجادشده از کجا نشئت گرفته، قدر مسلم بخشی از آن متأثر از رسانه‌های خلیج فارس و تبلیغات‌شان بوده است؛ اما بخش جدی و اساسی آن به عملکرد مجموعه دستگاه‌های دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران مربوط است. همین که شمال آفریقا آمیخته‌ای از هراس، نفرت و تمجید از ایران است، باعث شده است که ایران موردی بسیار منحصر به فرد در نظام بین‌المللی تلقی شود و جایگاهی ویژه در منطقه پیدا کند. با این حال این بدبینی مؤلفه منحصر به فرد فرهنگ و جهان ذهن ساکنان شمال آفریقا است و در آفریقای سیاه این نوع بدبینی وجود ندارد (مسجدجامعی، ۱۳۹۸).

گزارش‌هایی که به دستگاه دیپلماسی کشور می‌رسد و روایاتی که سفرا و مسئولان سیاسی از بستر فرهنگی این منطقه و نیز تصویر آنها از ایران به دست می‌دهند سراسر مؤید وجود این مؤلفه و تقویت‌کننده آن است.

چنین وضعیت و رفتار سیاسی در اخوان به عنوان یکی از مدعیان اسلام سیاسی در شمال آفریقا هم دیده می‌شود. با اینکه اخوان امروز به قهقرا رفته و بالطبع نیازمند متحدی است که بتواند به بازیابی قدرت خود در فضای سیاسی منطقه پردازد و نیروی لازم را برای بازیگری به دست آورد، اما هرگز دستی به سوی ایران دراز نکرده و نمی‌کند. رفتار سیاسی محمد مرسی، راشد الغنوشی و به طور کلی جریان اخوان توأم با رعایت حفظ فاصله از ایران است. البته این به معنای فقدان هرگونه گرایش به جمهوری اسلامی در این منطقه نیست، بلکه این گرایش و این مؤلفه بسیار غالب است، و زمانی هم که درخواستی برای همکاری، به طور پنهان از نیروهای فعال این منطقه به ایران داده شود بالطبع تحت پیگیری و حساسیت سرویس‌های امنیتی حاضر در این منطقه قرار خواهد گرفت. این نگرانی و هراس از جمهوری اسلامی در نهایت معلول عملیات‌های اطلاعاتی سرویس‌های جاسوسی است. آخرین رخداد یعنی ترور سردار سلیمانی نیز در اخوانی‌ها موضع‌گیری خنثی و گاه توأم با تأیید این عمل را در پی داشت، که خود گواه دیگری بر وجود گسل سیاسی بین ایران و نیروهای فکری این منطقه و وجود ایران‌هراسی شدید در آن است (ابو، مؤلفه‌های فرهنگی قریب به گفتمان انقلاب اسلامی، در شمال آفریقا، ۱۳۹۸).

اگر بخواهیم از منطقه شمال آفریقا تقسیم‌بندی تمدنی جغرافیایی ارائه دهیم، دو حوزه تمدنی و به تبع آن دو نوع جهان ذهن و دو نوع فرهنگ و جهان‌بینی وجود دارد که اقتضانات سیاسی-دیپلماسی و بنیادشناختی خاص خود را دارند. نخستین آن، حوزه تمدنی مصری است که از مصر تا شرق لیبی را شامل می‌شود. در این مرزبندی، مصر بیش از آنکه با سایر کشورهای آفریقا یکدست و به لحاظ فرهنگی و تاریخی مشترک باشد، به خاورمیانه همانند است. از غرب لیبی تا تونس، الجزایر، مغرب و موریتانی نیز بلاصالحه حوزه جغرافیایی و تمدنی شمال آفریقا نامیده می‌شود که به طور کلی مشترکات تاریخی-فرهنگی خاص خود را دارند.

شایان ذکر است بنابر نظر متخصصان، اینکه لیبی را در تقسیم‌بندی حوزه‌های تمدنی به دو قسم تقسیم‌بندی کردیم مبنایی واقعی دارد؛ زیرا قسمت بنگازی و شرقی لیبی به لحاظ آداب و رسوم و فرهنگ تاریخیچه‌ای شبیه مصر دارند و بخش غربی و طرابلس به لحاظ آداب و رسوم و حتی سبک غذایی و تنوع خوراک بومی شبیه مغرب عربی هستند. در این معنا مصر واقعاً بخشی از خاورمیانه و کشوری شبیه عراق و سوریه است. در مقابل، شمال آفریقا به معنای واقعی و به عنوان یک حوزه تمدنی مستقل در عرصه فعلی نظام بین‌المللی شامل تونس، الجزایر و مغرب است. موریتانی وزن سیاسی خاصی ندارد. لیبی نیز به میدان جنگ تبدیل شده و در اثنای کشمکش برای به دست آوردن ثبات نسبی سیاسی و بنیادگذاری پایه‌های دموکراسی است؛ بنابراین فرصت و قدرت کافی برای مشارکت در عرصه نظام بین‌الملل و منطقه را نخواهد داشت. از این رو امروز در حوزه تمدنی مغرب عربی سه کشور یادشده (تونس، الجزایر و مغرب) بازیگران مهم و حیاتی هستند که گذشته و فرهنگ مشترکی نیز دارند. برای مثال استعمار فرانسه بر این سه بازیگر سایه انداخته بود تا جایی که جریان فرانکفونی امروز یکی از مؤلفه‌های فرهنگی آنها محسوب می‌شود و نشان از نفوذ فرهنگ و زبان فرانسه در این منطقه دارد. بنابراین جای تعجب نیست اگر بدانیم جریان اسلامی در تونس بیش از لیبرال‌ها طرفدار فرانکفونی‌هاست؛ در حالی که مصر و سودان تحت استعمار انگلستان بودند. علاوه بر این استعمار فرانسه خصلت فراگیرتری داشت و سعی می‌کرد فرهنگ و دانش خود را در مناطق تحت استعمارش نفوذ دهد.

به عنوان نکته نهایی درباره سه بازیگر اصلی حوزه تمدنی شمال آفریقا باید گفت در مغرب پادشاه همچنان قدرت دارد. همه گروه‌های سیاسی ظل او تعریف می‌شوند. آنها منافاتی بین گرایش‌های سیاسی خود و پادشاهی نمی‌بینند. بنابراین سلطنت در این کشور همچون چتری فراگیر است که بر همه جنبه‌های حیات فرهنگی مردمان سایه انداخته و مردم نیز در ظل این نهاد آسوده‌خاطرند. در تونس فرهنگ فرانسوی و غرب‌گرایی با منطق پراگماتیستی حاکم است و این کشور به ترکیه می‌ماند.



وضعیت فعلی این کشور مدیون بورقیه از معتقدان به فرهنگ فرانکفونی و تحصیل کرده فرانسه است. مشخصه فرهنگی الجزایر تجربه تلخ استعمار است. بدین علت جنبش‌های ملی‌گرایی در این کشور در حال حاضر همچنان در فضای ذهنی مقابله با استعمار سیر می‌کنند. مقولات ضد امپریالیستی و ضد استعماری در نگرش ایشان بسیار فربه است. این کشور چون به نوعی پایگاه فرانسه در دوران استعمار بود، خشونت فرانسویان را از نزدیک تجربه کرد. بنابر قول متخصصان، شرایط در دوران استعمار به گونه‌ای بود که حتی اجازه تدریس زبان عربی داده نمی‌شد و بدین علت امروز بسیاری از ساکنان این کشورها بیشتر با زبان فرانسوی آشنا هستند تا عربی (مسجدجامعی، ۱۳۹۸).

۴. وحدت مذهبی

یکی از مؤلفه‌های مهم و دیرین‌ترین، وحدت مذهبی است که در سراسر شمال آفریقا از غرب لیبی تا موریتانی وجود دارد. مذهب حاکم بر این منطقه مالکی است و بخشی کوچک نیز اباضیه هستند که جزو خوارج به حساب می‌آیند. اباضی‌ها در جنوب مراکش، الجزایر، تونس و لیبی هستند. نکته مهم در همین یکدستی نهفته است که بنابر دیدگاه کارشناسان، موجب شده است در طول تاریخ سیاسی این منطقه شاهد درگیری‌های مذهبی به شدت و کیفیت حوزه بغداد نباشیم. اگرچه درگیری‌های مختصری بین مالکی‌ها و اباضیه در الجزایر وجود داشته، اما بسیار جزئی بوده است و اهمیت سیاسی-فرهنگی ندارد؛ زیرا اباضی‌ها به لحاظ فرهنگی و بنیان روان‌شناختی بسیار محافظه‌کارند و حالت‌های پرخاشگرانه ندارند. بیشتر نیز بیان شد که حوزه تمدنی شرق لیبی و مصر متمایز از مغرب عربی است و با تمدن‌های خاورمیانه هم‌رنگ‌تر و همسان‌تر است. بدین علت در مصر بیشتر شاهد گسترش مذهب شافعی هستیم؛ از این رو این منطقه از لحاظ منطق تحولی تاریخی جزو خاورمیانه محسوب می‌شود.

نکته دیگر درباره مسئله وحدت مذهبی، گرایش‌های عمیق صوفیانه در این منطقه است. بر همین مبنا کارشناسان اذعان کرده‌اند قریب به اتفاق مردم حوزه تمدنی شمال آفریقا صوفی‌منش‌اند. اگرچه تحولات فکری، سیاسی و ایدئولوژیک توانسته است دسته‌بندی‌های فکری، سیاسی و گاه ایدئولوژیک را برای مثال در تونس و الجزایر نسبت به سابق دگرگون کند، اما صوفی‌گری به مثابه یگانه عنصر دیرین از گذشته (و بنابر تحلیل‌های پیشین، از صدر اسلام) تا به امروز امتداد پیدا کرده و در خود مقولاتی نظیر موعود، عشق به اهل بیت، شفاعت و خلوت با خداوند را نگاه داشته است (پیشین).

۵. تجربه استعمار

یکی از وقایعی که موجب وحدت تاریخی کشورهای حوزه تمدنی شمال آفریقا شده تجربه استعمار فرانسه و امپراتوری عثمانی است. عثمانی‌ها تا مغرب پیشروی کردند اما نتوانستند آن را



تصرف کنند؛ بنابراین مغرب به عنوان یک حوزه تمدنی نیمه مستقل تعریف شد. اما مصر، لیبی، تونس و الجزایر برای چند قرن تحت سلطه عثمانی ها بودند. این منطقه پس از زوال و سقوط عثمانی ها به دست فرانسوی ها افتاد. (همان طور که پیشتر گفته شد، قرارداد سائیس-پیکو که برای تقسیم اراضی مناطق تحت سلطه عثمانی بین متفقین بود، بعدها مبنای مرزبندهای سیاسی - فرهنگی امروزی قرار گرفت). البته مصر استعمار انگلیس و لیبی نیز استعمار ایتالیا را تجربه کرد، اما حوزه تمدنی شمال آفریقا، یعنی از الجزایر تا موریتانی، تحت سلطه فرانسوی ها درآمد. پیشتر اشاره شد که تمایز اساسی استعمار فرانسه با سایر استعمارگران همچون آلمانی ها، ایتالیایی ها، اسپانیایی ها، پرتغالی ها و انگلیسی ها در آن بود که فرانسویان تلاش می کردند فرهنگ خود را نیز به مناطق تحت سیطره شان تزریق کنند. به نظر می رسد از این طریق سعی داشتند میل به تمکین در ساکنان این مناطق را تقویت کنند و راه را برای تداوم سلطه و تسهیل اعمال حاکمیت دلخواه فراهم آورند. در نتیجه این حوزه تمدنی، به سبب حضور فرهنگ و ادبیات فرانسوی و زبان این کشور، شباهت هایی را تجربه کرده اند که همچنان بسیار نیرومند است و موجب ایجاد جریانی موافق در این زمینه به نام فرانکفونی شده است. همین تجربه مهم تاریخی سبب شده است حوزه تمدنی شمال آفریقا از مسیر طبیعی فکری- فرهنگی خود خارج شود و جهان ذهن مردمان این منطقه واکنش هایی مانند ناسیونالیسم، جنبش های ضد استعمار و ضد امپریالیستی و هزاران اعتراض، شورش و کشتار یا سرکوب علیه بیگانگان را تجربه کند (پیشین).

۶. مسئله مهاجرت و امنیت ملی اروپا

مؤلفه مهاجرت در شمال آفریقا مسئله ای نوپدید است که باعث شده بر اهمیت دریای مدیترانه افزوده شود. بنابراین دریای مدیترانه علاوه بر موضوع انرژی نفت و گاز، به علت گذرگاه بسیار مهم برای مهاجران بودن، بسیار حائز اهمیت شده است. بنابر قول کارشناسان، این منطقه دریایی بعد از خلیج فارس، بیشترین اهمیت را در نظام روابط بین الملل و اقتصاد جهانی دارد.

اما مسئله مهاجرت چه تأثیری بر شمال آفریقا گذاشته و چگونه به یکی از مؤلفه های مهم موجود در این منطقه تبدیل شده است؟ بنابر نظر کارشناسان «مهاجرت به این معنی است که همه آفریقایی سیاه به کشورهای شمال آفریقا می آیند تا بتوانند از آنجا به جنوب اروپا بروند و در نقاط مختلف اروپا پخش شوند. این مؤلفه حدود سیزده یا چهارده سال است که به یکی از موضوعات اساسی این منطقه تبدیل شده است». این موضوع علاوه بر درگیر کردن شمال آفریقا موجب ایجاد دغدغه های امنیتی برای کشورهای نوار جنوبی اروپا از جمله اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، قبرس، یونان، مالت و... شده است و به طریق اولی با امنیت ملی اتحادیه اروپا نیز مرتبط است. متخصصان معتقدند: «این موضوع به



قدری اهمیت یافته است که به مشکلی اجتماعی تبدیل شده به طوری که احزاب مختلف در حوزه تمدنی شمال آفریقا نیز به این موضوع می‌پردازند و سعی می‌کنند به صورت‌های متفاوت در مخالفت یا موافقت با این موضوع به نظریه‌پردازی بپردازند.» بنابراین دغدغه مهمی که امروز حول این مسئله در شمال آفریقا وجود دارد چگونگی نحوه کنترل و مدیریت مهاجرت است. این موضوع حتی بر روابط سیاسی کشورهای شمال آفریقا با جنوب اروپا نیز تأثیر گذاشته است؛ به طوری که طرف اروپایی به کشورهای شمال آفریقا می‌گوید باید ساحل خود را کنترل کنند و اجازه ورود مهاجران را به دریای مدیترانه ندهند. در این میان کشورهایی مانند مغرب سعی دارند از این موضوع به عنوان موقعیتی خوب استفاده کنند و امتیازاتی نیز از اروپا بگیرند. برای مثال وقتی مغرب تحت فشار اروپا قرار می‌گیرد، از مسئله مهاجرت به عنوان اهرم فشار استفاده می‌کند و کنترل بر نوار ساحلی خود را کاهش می‌دهد تا از این طریق اروپا مواضعی موافق با مغرب اتخاذ کند.

۷. تورسم و اقتصاد ملی

یکی از مقولات اقتصادی حوزه تمدنی شمال آفریقا تورسم است. این موضوع حتی پیش از گسترش تورسم و تبدیل آن به صنعت در شمال آفریقا (به دلیل ثبات نسبی این منطقه) وجود داشت؛ اما آنچه اخیراً بر اهمیت تورسم در نگاه دولتمردان این حوزه تمدنی و نیز ساکنان اروپا افزوده ارزان بودن خدمات و کالاها در شمال آفریقا است. برای مثال سفیر اتحادیه اروپا در مغرب گفته است: «یکی از برنامه‌های ما این است که در ساحل مدیترانه واحدهای بزرگ اقامتی درست کنیم تا به خصوص بازنشسته‌های ما در زمستان به اینجا بیایند؛ زیرا این منطقه آفتاب بسیار خوبی دارد و بسیار ارزان است.» یک شهروند ایتالیایی در مغرب نیز نقل می‌کند: «ما برای دریافت خدمات دندان‌پزشکی به تونس می‌آییم چون ارزان است. پولی که شرکت‌های توریستی برای هزینه سفر از ما دریافت می‌کنند (برای یک هفته اقامت) و نیز هزینه معالجه‌ای که برای دندان‌پزشکی پرداخت می‌کنیم، بسیار ارزان‌تر از هزینه خدمات دندان‌پزشکی در اروپاست.» اهمیت این موضوع را می‌توان در کلام و سیاست دولتمردان این حوزه تمدنی نیز دریافت. برای مثال آقای الغنوشی بارها اعلام کرده است که ما کشوری هستیم که باید از طریق تورسم زندگی کنیم؛ بنابراین باید قوانین ورود توریست و شرکت‌های توریستی را به نوعی ایجاد کنیم که تسهیل‌کننده این امر باشد. این مسئله درباره مغرب و تونس با الجزایر و لیبی اندکی متفاوت است. دو کشور اخیر به دلیل وجود منابع انرژی کمتر به مسئله تورسم توجه کرده‌اند.

۸. دو قطبی بودن سلفیسم

از مؤلفه‌های مهمی که باید در مواجهه با شمال آفریقا در نظر گرفت، دو قطبی بودن شخصیت

سلفیسم در این منطقه است. در تقسیم‌بندی کلی، سلفیسم مصری را که حوزه نفوذ آن در شمال آفریقا است و سابقه بیشتری در این منطقه دارد، باید از سلفیسم خلیج فارس متمایز کرد. اگرچه هر دو مشترک لفظی هستند، اما به لحاظ محتوا و کنش سیاسی-اجتماعی بسیار متفاوت‌اند. البته با مرور تاریخچه سلفیسم، به اندازه کافی این تمایزات روشن و کارنامه فعلی آن نیز در این منطقه مشخص شد. اما آنچه حائز اهمیت و توجه ویژه است همین مسئله دوقطبی بودن است. سلفیسم مصری ریشه در افکار سید جمال دارد. این تفکر به دنبال احیای اسلامی و تأسیس حکومت مبتنی بر افکار اسلام سلف و تفسیر آنان از دین است. این تفکر بعدها در قامت اسلام سیاسی اخوان المسلمین تجلی پیدا کرد که البته محتاط و محافظه‌کار است و سعی می‌کند از خشونت بپرهیزد. اگرچه بعدها سید قطب با تفسیر رادیکال از اخوان، گرایش‌های خشونت‌گرا را نیز در آن ایجاد کرد، اما غالب متفکران اخوانی همچنان بر مؤلفه‌های اساسی بنیان‌گذار این گرایش یعنی احتیاط سیاسی، پرهیز از خشونت و حزب‌گرایی تأکید می‌ورزند. علاوه بر این، اخوانی‌ها به گونه‌ای پراگماتیک در عرصه سیاسی-اجتماعی کنش می‌کنند و با قبول میدان رقابت‌های سیاسی در این منطقه وارد بازی و رقابت با سایر گروه‌ها شده‌اند.

اما سلفیسم خلیج فارس ریشه در افکار محمد ابن عبدالوهاب دارد و اکنون داعیه‌دار این گرایش فکری عربستان سعودی و امارات متحده عربی هستند. سلفیسم خلیج فارس بیشتر بر فرد تأکید دارد تا حکومت یا جمع. تحزب را چندان مقبول نمی‌داند و سعی می‌کند برای پیشبرد اهداف سیاسی-اجتماعی‌اش از ابزارهای متفاوت از جمله خشونت نیز استفاده کند. نمونه بارز سلفیسم خلیج فارس گروه داعش بود که توانست با تصرف سرزمین‌هایی بین عراق و سوریه، خلافت اسلامی تأسیس کند که البته مبتنی بر مقولات سلفیسم خلیج فارس بود. به عبارت دیگر داعش گرچه به لحاظ استراتژی بسیار با عربستان سعودی متمایز بود، اما در ایدئولوژی دقیقاً همان اندیشه‌های فقه وهابی عربستان را تعلیم و تدریس می‌کرد. بنابر قول متخصصین امر، گروه داعش برای تعلیم افراد تازه‌وارد به این گروه و نیز کودکان از جزوات تدریس فقه وهابی سعودی استفاده می‌کرد. به هر صورت امروزه هر دو قطب سلفیسم بسیار تضعیف شده‌اند به خصوص بعد از دهه ۱۹۸۰ عمق و قدرت گذشته را ندارند.

۹. خلأ و عدم انسجام فکری اسلام سیاسی

چنان که بیان شد، اسلام سیاسی امروز در شمال آفریقا بسیار تضعیف شده است. آنها بعد از سال ۱۳۷۸ از مقولات کلاسیک مانند تشکیل حکومت اسلامی گذر و تمام تلاش خود را کردند که خود را به عنوان حزب معرفی کنند و در بازی قدرت حضور یابند. ترسی که در جریان اسلام

سیاسی مانند النهضه تونس وجود دارد این است که در بازی قدرت حضور داشته باشد و مانند اخوان مصری توسط دولت عمیقہ- یعنی نظامیان- سرکوب نشود. علاوه بر این، اسلام سیاسی انسجام فکری و محتوایی عمیقی ندارد و این موضوع امروز بیش از گذشته آشکار شده است. وقتی یکی از پژوهشگران ارشد ایران در کنفرانس استانبول از نخست‌وزیر وقت تونس پرسید که «امروزه مشکل اساسی اسلام سیاسی در شمال آفریقا چیست؟» ایشان جواب دادند: «الغموض المفاهیم» یعنی «ابهام در مفاهیم». در این جلسه تقریباً همه رهبران مهم اخوان حضور داشتند و در سراسر این جلسه بحث و جدل بر سر مفاهیم بنیادین آنها مانند حکومت اسلام و اسلام‌گرایی بود. این خلأ، وضعیت را به گونه‌ای پیش می‌برد که منطق پراگماتیستی را بپذیرند؛ چنان که در تونس گرایش به غرب و این نوع منطق بازی سیاسی بیشتر از گذشته شده است. آنها در این زمینه به ترکیه اشاره می‌کنند که از مقولات متعددی در شرایط متفاوت و رقابت‌های سیاسی استفاده می‌کند. در واقع نوعی باور به منافع حزبی یا ملی بر مقولات سنتی و اصیل اسلام سیاسی ارجحیت یافته است. شایان ذکر است این وضعیت در خود خطر خلأ فکری و انسجام تحلیلی دارد و می‌تواند پیامدهای گران‌باری داشته باشد. تشتت فکری اخوان نمونه‌ای از همین خلأست، و نیز بعد از اعلام خلافت داعش، بسیاری از جوانان تونسی برای پشتیبانی امور تک‌نسین و فنی و مخابراتی داعش به سمت سرزمین‌های اشغال‌شده توسط این گروه گسیل شدند. علاوه بر آن گرایش به غرب، به خصوص فرهنگ و زبان فرانسوی در اسلام‌گرایان تونسی همه و همه نشان از شدت و عمق این خلأ دارد که البته در خود کنفرانس استانبول نیز مورد بحث قرار گرفت (عشوری، ۱۳۹۸).

علمای حوزه تمدن شمال آفریقا معتقدند این خلأ در حال حاضر، گرچه به میزان اندک اما با ایدئولوژی خلیج فارس و تفسیر آنها از اسلام در حال پر شدن است. برخی از متخصصین این حوزه که سابقه حضور در این بستر فرهنگی - تمدنی را داشتند، اذعان کرده‌اند: «تا قبل از گسترش سیستم‌های ماهواره‌ای، بیشتر مردم این منطقه دست‌باز (شبیه تشیع) نماز می‌خواندند، چون در مذهب مالکی تفاوتی ندارد که دست‌باز نماز خوانده شود یا دست‌بسته. اما از زمانی که سیستم‌های ماهواره‌ای گسترش یافت و آنها دیدند در مسجد الحرام و مسجد نبی همه متکف نماز می‌خوانند، به تدریج آموختند دست‌بسته نماز بخوانند.» این امر نه تنها نشان از تأثیر رسانه‌ها و تبلیغات خلیج فارس بر درک مردم این حوزه تمدنی از فرایض دینی دارد، بلکه شاهدهی دیگر در تأیید وجود خلأ عظیم در اسلام سیاسی مستقر در آن منطقه است و همان‌طور که گفته شد، امروز به شدت رو به زوال است.



در سال‌های اخیر اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی در شمال آفریقا اقبال سابق را ندارد و این مسئله باعث شده است امثال آقای راشد الغنوشی، رهبر اخوان تونس، مدل حکومت‌داری ترکی را مقبول بدانند. از طرفی انتخاب این مدل نوعی فروغلتیدن در منطق پراگماتیستی است و نشان از ضعف در بنیادهای نظری اندیشه الهی و عدم انسجام فکری دستگاه تحلیلی آنها دارد. روند از دست رفتن اقبال اسلام‌گرایان به خصوص پس از ۱۳۸۹ شدت بیشتری یافته است. بنابراین گرایش تونس و سایر کشورها به ترکیه نه به علت ارجحیت این کشور به عنوان یک مدل نظری، بلکه نخست به دلیل خلأ مدل نظری، و دوم نداشتن ابزاری برای کسب منافع ملی در شرایطی است که هیچ ابزار فکری دیگری در دست ندارند. بر این مبنا دغدغه فعلی اسلام سیاسی بقاست، آن هم با پذیرش قواعد بازی سیاسی تعیین شده بدون توجه به مرجع آن و با ابزار تأسیس حزب و فعالیت‌های حزبی و قانونی، در صورتی که خود شخص آقای الغنوشی شاید ۱۰ سال پیش هرگز حاضر نبود چنین ادعایی کند.

امروز دست شستن اسلام سیاسی از آرمان‌های سابق کاملاً نشان از ضعف پایگاه اجتماعی دارد. برای نمونه النهضه در انتخاباتی که امسال برگزار شد (۱۳۹۷) تنها ۱۹ درصد رأی آورد. این کمترین میزان رأی برای یک حزب است که نماینده اسلام سیاسی یا اسلام‌گرایی محسوب می‌شود، به خصوص که فضای باز سیاسی فعلی هیچ مانعی برای فعالیت‌های سیاسی یا اسلامی باقی نگذاشته است. متخصصان معتقدند این عملکرد نشان از رویگردانی اقبال عمومی از اسلام سیاسی در شمال آفریقا به خصوص النهضه به عنوان یکی از موفق‌ترین و پایدارترین حزب در شرایط سخت سیاسی دارد. در الجزایر نیز با اینکه اخوانی‌ها و جریان جبهه نجات آزادانه به فعالیت سیاسی و تبلیغ پرداخته‌اند، اما در انتخابات برگزار شده کمترین میزان آرا را کسب کرده‌اند. البته مورد الجزایر قدری متفاوت است، زیرا این کشور در حال حاضر دوران پسابوتقلیق را سپری می‌کند و در تکاپو برای به دست آوردن حد مطلوب و استاندارد از ثبات سیاسی و فرهنگی است. در لیبی نیز گرچه امروز وضعیت جنگی حاکم است و چیزی به نام اندیشه معنایی ندارد، اما پیش از این درگیری‌ها، در انتخابات پارلمانی اسلام‌گراها شکست خوردند. در این کشور پارلمان ۲۰۰ کرسی دارد که اسلام‌گراها کمتر از ۳۰ کرسی را کسب کردند. علاوه بر این، ستیز کنونی در لیبی از کودتایی آغاز شد که اسلام‌گرایان این کشور پس از نپذیرفتن شکست پارلمان بدان اقدام کردند و اکنون نیز در گرداب این درگیری‌ها به لحاظ نظامی به شدت تضعیف شده‌اند (پیشین).

مؤلفه‌های مرتبط با انقلاب اسلامی

آنچه مرور شد شامل مؤلفه‌های فرهنگی و زنده‌ای بود که در جغرافیای شمال آفریقا وجود دارد؛ اما



اینکه کدام مؤلفه با گفتمان انقلاب اسلامی قرابت دارد، باید بگوییم پاسخ به این پرسش از دو منظر قابل بررسی است: نخست اینکه اگر جمهوری اسلامی قصد دارد به عنوان کنشگر در این منطقه ورود کند و نیاز به سناریوهای احتمالی دارد، باید با توجه به مؤلفه‌های واقعی موجود به نظریه‌پردازی و اندیشه‌ورزی و سناریوسازی اقدام کند؛ یعنی همان مؤلفه‌هایی که بیان شد. دوم، همانندی‌های مقوله‌ای و اندیشگی بین گفتمان انقلاب و مؤلفه‌های موجود متعدد اما در حال حاضر به شدت محدودند.

زاویه نگاه نخست، نوعی واقع‌گرایی پراگماتیستی را توجیه می‌کند که این ایده را مفروض انگاشته که «تحصیل اهداف سیاسی از طریق انعطاف تاکتیکی و ثبات ایدئولوژیکی میسر است». بنابراین اگر میدان عملیات جمهوری اسلامی و کنشگری آن شمال آفریقا در نظر گرفته شود، مؤلفه‌های یادشده همگی تأمین‌کننده محتوای لازم برای اتخاذ تاکتیک‌های مهم در کسب اهداف ایدئولوژیکی خواهند بود. اما در جنبه دوم با توجه به مؤلفه‌های فرهنگی انقلاب اسلامی از جمله اسلام ناب، اسلام سیاسی و انسجام تحلیلی و فکری آن؛ استکبارستیزی (نه ظلم کنید و نه زیر بار ظلم بروید)؛ حمایت از مظلومان و ستم‌دیدگان که برخاسته از اسلام ناب است؛ مردمی بودن و توجه به آرای عمومی در مسائل کلان کشور؛ عدالت‌طلبی؛ و استقلال (حوزه دات نت، فروردین ۱۳۹۱) می‌توان گفت این گفتمان با مؤلفه‌هایی نظیر آنچه در ادامه می‌آید قرابت دارد:

الف) با مؤلفه کاهش اقبال اسلام‌گرایی مرتبط است، زیرا ظرفیت آن را دارد تا از طریق ارتباطات مؤثر در سطح نخبگانی در دستگاه فکری و تحلیلی آنان کمک‌کننده باشد و خلأهای موجود را از طریق راهبردهای بیناگفتمانی حل و فصل کند.

ب) ریشه‌داری مذهب تشیع و فرهنگ اهل بیت نیز در این منطقه می‌تواند به عنوان ظرفیتی نگریسته شود که امکان گسترش و توسعه فرهنگ تشیع را در این منطقه یا مراودات فرهنگی با گروه‌ها و افراد مستعد را داشته باشد.

ج) از مؤلفه‌های نزدیک به گفتمان انقلاب وحدت مذهبی است. براساس این مؤلفه، این منطقه کمتر یا به ندرت شاهد ستیزهای مذهبی شیعه و سنی در خاورمیانه بوده است. بنابراین می‌توان از این فضای مساعد برای گفت‌وگوی فرهنگی و ایجاد ارتباطات گسترده با نخبگان فکری و اندیشگی این منطقه استفاده کرد.

د) از آنجا که خلأ و عدم انسجام فکری اسلام سیاسی موجب گسیل جوانان این منطقه به سمت داعش شده است، معرفی گفتمان انقلاب اسلامی نه با تبلیغ، بلکه با معرفی دستاوردها و تحکیم و تثبیت موفقیت‌هایش در شرایطی که این خلأ وجود داشته و تشدید شده است، به خوبی خواهد توانست ارتباطی بین این مؤلفه و گفتمان انقلاب اسلامی برقرار کند.

از مجموع مؤلفه‌هایی که از مطالعه شمال آفریقا به دست آوردیم، چهار مورد فوق ظرفیت‌های تقریب به گفتمان انقلاب اسلامی را دارند. شایان ذکر است در صورت رفع محدودیت‌ها و موانع این پژوهش و گسترش لیست مؤلفه‌های فرهنگی شمال آفریقا طبیعتاً قدرت مانور گفتمان انقلاب و نیز حضور فرهنگی فیزیکی و اندیشه‌ورزی حول این موضوع در منطقه بیش از آنچه در این پژوهش است، نمایان خواهد شد.

در ادامه این پژوهش، ضمن در نظر گرفتن مؤلفه‌های فرهنگی-سیاسی حاکم بر جریان‌های فعلی شمال آفریقا و نیز پیش فرض گرفتن دال‌های اساسی گفتمان انقلاب اسلامی به عنوان قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران، به مرور آسیب‌ها، چشم‌اندازها، سناریوها و راهبردهای موجود برای گسترش دال‌های اساسی گفتمان انقلاب در روند و روال جریان‌های شمال آفریقا قلم‌فرسایی خواهیم کرد، و از خلال این قلم‌فرسایی‌ها نیز به سمت طراحی راهکارهایی برای ترمیم و تقویت نفوذ این گفتمان در منطقه خواهیم رفت.

منابع و مآخذ

کتاب

- امیدی، مصطفی، «آفریقا در آئینه فرهنگ: طریقت‌های صوفیه در سودان»، مجموعه مقالات، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۸.
- انوشه، صبری، «آفریقا در آئینه فرهنگ: جایگاه طریقه زورقیه در لیبی»، مجموعه مقالات، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۸.
- خامه‌یار، عباس، ایران و اخوان المسلمین، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۰.
- سلطانی‌نژاد، سیاست خارجی لیبی در جنگ ایران و عراق، تهران: انتشارات صفحه جدید، ۱۳۹۲.
- قاسمی، مصطفی، آشنایی با کشور الجزایر، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۱.
- کوک، ژوزف ام، مسلمانان آفریقا، ترجمه اسدالله علوی، مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۹.

مقاله

- انوشه، صبری، «جنبش اخوان المسلمین در شمال آفریقا»، روزنامه همشهری، بخش دیپلماتیک، ۱۳۸۹.
- تقی‌زاده، اباصالح، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران در سودان»، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۶.
- تلاشان، حسن، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران در بیداری اسلامی تونس»، فصلنامه سیاست، ش ۴، زمستان ۱۳۹۳.
- رحمانی، محمدجواد، «تأثیر انقلاب اسلامی بر حزب النهضة تونس با تأکید بر افکار حضرت امام خمینی»، فصلنامه مطالعات انقلاب، س ۲۸، ۱۳۹۱.
- عبدوس، حامد، «بازتاب انقلاب اسلامی بر مصر»، پایگاه اینترنتی بصیرت، ۱۳۸۶.
- قاسمی، راضیه، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر کشور مصر»، منتشرشده توسط پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، ۱۳۹۷.
- قنادباشی، جعفر، «ویژگی‌های سیاست‌های خارجی موریتانی»، منتشرشده در پایگاه اینترنتی مؤسسه آینده‌پژوهی جهان اسلام، ۱۳۹۵.
- نبوی، عبدالامیر، «نگاه به شمال آفریقا براساس ذهنیت است تا واقعیت»، روزنامه فرهنگیان، ۱۳۹۸.
- هاشمی‌نصب، سید سعید، «تصوف در شمال آفریقا»، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، ش ۶، بهار ۱۳۹۰.

روزنامه‌های الکترونیک

- اندیشکده راهبردی تبیین، النهضة تونس از «حرکت» تا «حزب»، 1395/07/6
<http://tabyincenter.ir/13263/%D8%A7%D9%84%D9%86%D9%87%D8%B6%D9%87->
- تابناک، «حمایت از تعطیلی مرکز فرهنگی ایران در خارطوم»، 1393/06/22
<https://www.tabnak.ir/fa/news/433983/%D8%AD%D9%85%D8%A7%DB%8C%D8%AA->



▪ جامعه خبری تحلیلی الف، لایه‌های پنهانی قطع روابط مغرب با ایران، 1397/02/13

<https://www.alef.ir/news/3970212130.html?show=text>

▪ جاوید، شکیب، «اخوان المسلمین در منطقه شمال آفریقا»، مجله ویستا،

<https://vista.ir/w/a/16/3nhtg/%D8%A7%D8%AE%D9%88%D8%A7%D9%86>

▪ حوزه دات نت، شاخص‌ها و محورهای اساسی انقلاب اسلامی از دیدگاه مقام معظم رهبری،

فروردین 1391: hawzah.net/fa/Magazine/View/4892/7650/96019

▪ خبر آنلاین، «روایت خواندنی سفیر سابق ایران در مراکش از قطع رابطه ناگهانی»، 1397/02/18

<https://www.khabaronline.ir/news/775327/%D8%B1%D9%88%D8%A7%DB%8C%D8%AA>

▪ خبرگزاری جمهوری اسلامی، «نگاهی به چشم‌انداز روابط ایران و موریتانی»، 1398/05/11

<https://www.irna.ir/news/83421485/%D9%86%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C->

▪ عوض‌پور، مهدی، گروه اسلامی عدل و احسان مراکش، اندیشکده راهبردی تبیین، 1391/10/19

<http://tabyincenter.ir/14854/%DA%AF%D8%B1%D9%88%D9%87>

▪ قدس آنلاین، «نگاهی به روابط ایران و قاره آفریقا در گذر تاریخ»، 1391/04/31

<http://www.qudsonline.ir/news/60071/%D9%86%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C->

▪ یورونیوز فارسی، ایران اتهام کمک تسلیحاتی به جدایی‌طلبان صحرای غربی را رد کرد، 2018/05/02

<https://per.euronews.com/2018/05/02/iran-denied-charge-of-weapons-assistance-to-morocco-western-sahara-separatists>

گفت‌وگوی کارگروه

▪ ابو جواد، «انقلاب اسلامی در موریتانی و صحرا»، گفت‌وگوی کارگروه شمال آفریقا. ۹۸/۱۰/۲۵.

▪ ابو جواد، «مؤلفه‌های فرهنگی قریب به گفتمان انقلاب اسلامی، در شمال آفریقا»، گفت‌وگوی کارگروه،

۹۸/۱۱/۲۸.

▪ انوشه، صبری، «تاریخ سیاسی الجزایر»، گفت‌وگو کارگروه شمال آفریقا، ۹۸/۱۰/۲۳.

▪ انوشه، صبری، «تاریخ سیاسی مغرب»، گفت‌وگو کارگروه شمال آفریقا، ۹۸/۱۰/۲۳.

▪ انوشه، صبری، «تاریخ سیاسی تونس»، گفت‌وگو کارگروه شمال آفریقا، ۹۸/۱۰/۲۳.

▪ انوشه، صبری، «طریقت‌های صوفیه در شمال آفریقا»، گفت‌وگو کارگروه شمال آفریقا، ۹۸/۰۹/۲۱.

▪ عشوری، محمدرضا، «جریان‌های فکری در شمال آفریقا: تاریخچه و کارنامه»، نشست تخصصی شمال آفریقا،

۹۸/۱۱/۲۷.

▪ مسجدجامعی، محمد، «جریان‌های فکری در شمال آفریقا: تاریخچه و کارنامه»، نشست تخصصی کارگروه آفریقا، ۹۸/۱۱/۲۷.

▪ منابع داخلی مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور



- منصوری منش، محمد، «تصوف در شمال آفریقا»، گفت‌وگوی کارگروه شمال آفریقا، ۹۸/۱۱/۱۶.

مقالات و کتب لاتین

- Charai, Ahmed, The Arab Spring Is Not Returning to Algeria and Morocco, 2019, Online Published by nationalinterest.org.
- Muasher, Marwan, IS this Arab Spring?, 2019, Published online on carnegieendowment.org